



قصه قرآن حبشی

براساس روایت ابو طاهر طبرسی

تصحیح علیرضا امینی - اردوان امیری نژاد



چاپ اول: زمستان ۱۳۸۸



قصه رقصان حبشی

براساس آواز و ابوطاهر طوسی

تصحیح علیرضا امینی - اردوان امیری نژاد



مقدمه‌ای پیشینه‌ی داستانی - ۸



cheshmehpublication



telegram.me/cheshmehpublication

www.cheshmeh.ir

ردمبندی نشرچشمه: ادبیات - متون منثور کهن

قصه قرآن حبشی
براساس روایت ابوطاهر طرسوسی
تصحیح
علیرضا امامی، اردوان امیری نژاد

مدیر هنری: مجید عباسی

چاپ: دارا

تیراژ: ۲۵۰ نسخه

چاپ اول: بهار ۱۳۹۷، تهران

ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشرچشمه است.
هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه کتبی نشر است.

شابک: ۱- ۷۷۶- ۲۲۹- ۶۰۰- ۹۷۸

دفتر مرکزی و فروش نشرچشمه:

تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه چهارم، پلاک ۲.

تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰

کتابفروشی نشرچشمه کریم خان:

تهران، خیابان کریم خان زند، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۰۷.

تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

کتابفروشی نشرچشمه کورش:

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه پنجم، واحد ۴.

تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸

کتابفروشی نشرچشمه آرن:

تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فرحزادی، نرسیده به بزرگراه نیایش، خیابان حافظی، نبش خیابان فخارمقدم.

مجتمع تجاری آرن، طبقه ۲.

تلفن: ۷۵۹۳۵۴۵۵

کتابفروشی نشرچشمه بابل:

بابل، خیابان شریعتی، رویروی شیرینی سرای بابل.

تلفن: ۳۲۴۷۶۵۷۱ (۰۱۱)

کتابفروشی نشرچشمه پریس:

تهران، پاسداران، نبش گلستان یکم، مجتمع پریس، طبقه ۲.

تلفن: ۹۱۰۰۱۲۵۸

قصه قرآن حبشی

❀❀ متن های پیشینه داستان - ۸ ❀❀

مجموعه متن های پیشینه داستانی شامل
متن داستان های کهن فارسی است که
به سرپرستی شادروان ایرج افشار و
مهران افشاری آغاز شد و اکنون زیر نظر
❀❀ مهران افشاری ادامه می یابد. ❀❀

سرشناسه: طرسوسی، ابراهیم بن علی، ۷۲۱ - ۷۵۸ ق.

Tarasusi, Ibrahim ibn Ali

عنوان و نام پدیدآور: قصهٔ قران حبشی / براساس روایتی از ابوطاهر طرسوسی؛ تصحیح علیرضا امامی، اردوان امیری‌نژاد

مشخصات نشر: تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۶

مشخصات ظاهری: ۶۶۴ ص

شابک: ۱ - ۷۷۶ - ۲۲۹ - ۶۰۰ - ۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

موضوع: طرسوسی، ابوطاهر بن حسن، قرن ۶ ق

موضوع: طرسوسی، ابوطاهر بن حسن، قرن ۶ ق، حماسهٔ قران حبشی -- نقد و تفسیر

موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۶ ق

موضوع: Persian fiction--12th century

موضوع: نثر فارسی -- قرن ۶ ق

موضوع: Persian prose literature--12th century

موضوع: داستان‌های حماسی فارسی

موضوع: Epic Stories, Persian

شناسهٔ افزوده: امامی، علیرضا، ۱۳۵۹، مصحح

شناسهٔ افزوده: امیری‌نژاد، اردوان، ۱۳۵۴، مصحح

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ق / PIR ۴۹۸۴

رده‌بندی دیویی: ۲۳ / ۸۳۳

شمارهٔ کتاب‌شناسی ملی: ۵۰۰۱۵۰۲

فهرست مطالب و مندرجات

۷	یادداشت
۱۱	مقدمه
۴۱	معرفی شخصیت‌های قصه قران حبشی
۲۵	قصه قران حبشی

فهرست‌ها

۶۱۵	فهرست اشعار متن
۶۲۱	فهرست نام کسان
۶۲۷	فهرست نام‌های جغرافیایی
۶۳۱	فهرست لغات و ترکیبات و تعبیرات

با یاد شادروان استاد دکتر پرویز خاثلری
مصحح قصه سمک عیار

یادداشت

تا پیشتر از این، چنانکه نگارنده در مقدمه فیروزشاه‌نامه هم نگاشته است، گمان بر این بود که تنها از قصه‌های نقالی پیشتر از دوران صفوی، که دوره رواج این گونه قصه‌ها بوده است، متن کهن پنج قصه نقالی باقی مانده که آن پنج قصه به قرار ذیل است: ۱. اسکندرنامه نسخه مرحوم استاد سعید نفیسی (به کوشش ایرج افشار، چاپ نخست، توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳، ش و تجدید چاپ آن با تغییرات و اضافات توسط نشر چشمه، ۱۳۸۷ ش). ۲. داراب‌نامه طرسوسی (به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول ۱۳۳۴ ش). ۳. سمک عیار (به کوشش پرویز ناتل خانلری، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سوم، ۱۳۴۷ ش). ۴. فیروزشاه‌نامه یا داراب‌نامه بیغمی (به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول ۱۳۳۹ - ۱۳۴۱ ش) که مجلد سوم آن به کوشش شادروان ایرج افشار و نگارنده این سطرها منتشر شد (تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۷ ش). ۵. قصه حمزه یا حمزه‌نامه (به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۵ ش).

اما اکنون به دستداران زبان فارسی و علاقه‌مندان به قصه‌های نقالی مژده باید داد که با تصحیح و نشر قصه قرآن حبشی، متن قصه نقالی دیگری که بی‌گمان بسی پیشتر از دوران صفویان پرداخته و نوشته شده است، دسترس می‌گردد.

در نثر این قصه بسیار ارزنده و خواندنی گاه نشانه‌هایی از فارسی قرن ششم هجری می‌توان دید اما بدبختانه در طی قرون و اعصار نقالان و کاتبان در آن دخل و تصرف کرده‌اند و نثر قصه از لحاظ کهنگی در سراسر متن یکسان نیست. کهنگی زبان متن حاضر را مربوط به طی قرنهای ششم تا هشتم هجری می‌توان دانست. کاتب یگانه نسخه خطی آن که تاکنون شناخته شده از مردم ماوراءالنهر و گویا اهل بخارا بوده که ظاهراً حدود قرنهای یازدهم و دوازدهم هجری می‌زیسته است و در مواردی لهجه خود را در کتابت نسخه داخل کرده.

بیتی که از حافظ شیرازی (متوفی ۷۹۲ ق) در اواخر قصه آمده است، می‌بایست از دخالت‌های

همین کاتب بوده باشد. گویا بیشتر بیت‌هایی که به مناسبت در میان نثر این قصه کهن آمده، از سنائی غزنوی (متوفی ۵۲۹ق) است و همین می‌تواند نشان باشد از اینکه نسخه اصلی کتاب حاضر در دوره‌ای که نقل اشعار سنائی در کتابهای منثور فارسی تداول داشته، یعنی همان حدود سده‌های ششم تا هشتم، نوشته شده است.

راوی اصلی و گردآورنده قصه قران حبشی در جایی از متن حاضر، ابوطاهر طرسوسی معرفی شده است. ابوطاهر طرسوسی یا طرطوسی راوی و نقالی نام‌آور بوده که حدود قرن ششم هجری می‌زیسته و همان کس است که داراب‌نامه چاپ مرحوم دکتر صفا را که بخش اعظم آن در واقع قصه اسکندر است، روایت کرده. جایگاه این ابوطاهر طرسوسی در تاریخ نقل و روایت قصه‌های فارسی، مانند جایگاه خیام نیشابوری در تاریخ رباعی‌سرایی است. یعنی هم‌چنان‌که به دلیل شهرت رباعیات خیام با گذشت زمان بسیاری از رباعیهای سروده شده دیگران را هم به خیام نسبت داده‌اند، در طی قرون و اعصار به دلیل آنکه طرسوسی راوی و نقالی زبردست و پرآوازه بوده است، مردم روایت بسیاری از قصه‌های نقالی را به او منسوب کرده‌اند اما به درستی دانسته نیست کدام قصه‌ها از روایت اوست. می‌توان گفت که داراب‌نامه طرسوسی و قصه قران حبشی تاکنون کهنترین قصه‌هایی‌اند که براساس روایت طرسوسی در دستند. این موضوع که در این هر دو کتاب از «انسانهای آبی» سخن گفته شده است شاید نشانی باشد از اینکه راوی و گوینده اصلی آنها یکی است که همان ابوطاهر طرسوسی است. اما بی‌گمان قصه‌هایی دیگر مانند ابومسلم‌نامه (چاپ حسین اسماعیلی، تهران، انتشارات معین و دیگران، ۱۳۸۰ ش) که سبک نثر آنها منطبق با سبک نثر قصه‌های نقالی دوره صفوی است، روایت طرسوسی که حدود قرن ششم می‌زیسته است نیستند، اگرچه نقالان و کاتبان این گونه آثار را به او نسبت داده‌اند.

از قصه قران حبشی چند نسخه خطی به ترکی باقی مانده اما تاکنون یگانه روایت فارسی آن همین نسخه خطی منحصر به فرد کتابخانه دولتی برلین است که میکروفیلم آن به شماره ۴۸۰۰ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود (محمد تقی دانش‌پژوه، فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۱۰۷). در سراسر این قصه از فضیلت و برتری ایرانیان و سپاه ایران بحث شده است. این جانب سالها پیش عکس آن را از کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران برای خود فراهم کرده بود تا که شاید روزی به تصحیح آن پردازد. سپس نزدیک به شش سال پیش آن عکس را به دوستان ارجمند، آقایان دکتر علیرضا امامی، مدرس فاضل دانشگاه تهران، و اردوان امیری‌نژاد، پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی، سپرد تا آن را تصحیح و برای نشر در مجموعه «متنهای پیشینه‌داستانی» آماده کنند.

خوشبختانه در طی چند سال مصححان، کتاب را به شایستگی و با دقت بسیار تصحیح کرده‌اند. نگارنده هم متن مصحح آنان را به دقت خوانده و ویرایش کرده است. اکنون به لطف

پروردگار یکتا کتاب به طرزی قابل اعتماد در دسترس دوستداران زبان و ادب فارسی قرار می‌گیرد.^۱

قصه قران حبشی از برخی لحاظها به سمک عیار می‌ماند از جمله اینکه عنوان قصه مانند عنوان سمک عیار نام عیار قهرمان قصه است و نه نام پادشاه یا شاهزاده‌ای. دیگر اینکه در این دو کتاب قهرمان اصلی که شیرینی و گیرایی قصه را باعث می‌شود، «عیار» است. کتاب حاضر به گونه‌ای شرح دلاوریها و عیارهای عیار دلاور سپاه ایران، قران حبشی است که خود در اصل برده‌ای سیاه از مردم حبشه بوده. با این حال قران حبشی و عیاران دیگر کتاب حاضر با عیاران سمک عیار یک تفاوت اساسی دارند و آن، این است که در سمک عیار عیاران و پهلوانان دو گروه از دو طبقه متفاوتند اما در قصه قران حبشی عیار با پهلوان یکسان و برابر شده است و عیاران همان کارهای پهلوانان را در میدان رزم انجام می‌دهند. به دیگر سخن، قران حبشی هم عیار است و هم پهلوانی جنگاور و دلاور.

بی‌گمان تصحیح و چاپ و نشر قصه قران حبشی خدمتی ارزشمند به فرهنگ ایرانی و زبان و ادبیات فارسی است و با نشر این قصه کهن و زیبا و خواندنی بر غنای مجموعه متنهای پیشینه داستانی افزوده می‌شود. ضمن سپاسگزاری به درگاه خدای رحمان از کوششهای مصححان متن حاضر، آقایان دکتر علیرضا امامی و اردوان امیری‌نژاد، زحمات بانوان محترم سرکار خانم سهیلا بابایی و سرکار خانم صدیقه شایسته شیران و از حمایتها و کوششهای همکاران نشر چشمه بسیار سپاسگزارم.

و ما توفیقی انا بالله علیه توکلْتُ و الیه اُنِیب

مهران افشاری

تهران، باغ صبا، آبان ۱۳۹۴

۱. هنگامی که کتاب حاضر آخرین مراحل چاپ و نشر را می‌گذراند، چاهی دیگر از آن با عنوان حمله قران حبشی، به کوشش میلاد جعفرپور در دو مجلد به قطع رقعی منتشر شد (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۵ ش). خواننده فاضل و آگاه به تحقیقات ادبی و دانا به روش تصحیح متون، از مقایسه آن چاپ با کتاب حاضر در نگاه اول خواهد دانست که تفاوت ره از کجا تا به کجاست.

مقدمه

قصه قران جشی از داستانهای عیارانه و پهلوانی قدیمی است که به ابوطاهر طرسوسی راوی و داستانگزار قرن ششم هجری نسبت داده شده است. از این داستان ترجمه‌ای نیز به ترکی^۱ در دست است که در آن از راوی به صورت «ابوطاهر موسی الطرسوسی» یا «محمد طرسوسی» (Rieu 1888, 220) یا «ابوطاهر موسی طرسوسی» (Schmidt 2012, 204) به کرات نام برده شده است.

در آغاز متن فارسی کنونی، از ناقل داستان با عنوان تمورتاش^۲ یاد شده و چنین آمده است: «اما بعد ناقلان آثار علی‌الخصوص ... تمور (نسخه: تیمور) تاش آن ملجاء راستان - چنین می‌دهد شرح این داستان ...» [الف] اما در بخشهای پایانی داستان به نام داستانگزار اصلی برمی‌خوریم که با آنچه در ترجمه ترکی آمده است، شباهت دارد. نام او در متن فارسی چنین است: «مؤلف اخبار و گوینده داستان ابوطاهر بن الحسین بن علی بن الطرسوسی رحمة الله علیه گوید...» [۲۲۳ب] و هرچند کسی بر روی آن خط ترقین کشیده است، باز هم می‌توان به آن استناد کرد. در اکثر نسخه‌های داراب‌نامه نیز نام داستانگزار، ابوطاهر بن حسن بن علی بن موسی طرسوسی (صفا ۱۳۵۶، بیست و شش) آمده است و براین اساس می‌توان نام منقول در این متن را نیز چنین بازسازی کرد: «ابوطاهر بن الحسن بن علی بن [موسی] الطرسوسی». تشویشی که در ضبط «طرسوسی» یا «طرطوسی» در نسخه‌های داراب‌نامه (صفا، همان) دیده می‌شود در نسخه‌های ترکی این داستان نیز قابل ملاحظه است و کماکان تردید در ضبط اصلی این نام باقی می‌ماند. اگرچه نسخه‌های خطی متعددی از ترجمه این داستان به زبان ترکی برجای مانده است، از

۱. این ترجمه به اوزون حسن قراقویونلو (۸۸۲-۸۲۸) تقدیم شده است. (Schmidt 2012, 204)

۲. این عنوان یادآور شخصیهایی با همین نام در داستانهای عامیانه‌ای از قبیل سمک عیار، بانوگشپ‌نامه و هفت لشکر است.

اصل فارسی آن تاکنون بیش از یک نسخه شناسایی نشده است. ریو در فهرست مخطوطات ترکی موزه بریتانیا علاوه بر نسخه‌های موجود در آن موزه، از نسخه‌های مورخ ۹۰۲، ۹۱۷ و ۹۲۰ هجری در کتابخانه‌های وین، اوسلا و پاریس یاد می‌کند (همان) و علاوه بر آن نسخ دیگری در کتابخانه بادلیان (مقاله ابوطاهر طرسوسی در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی) و دانشگاه لیدن (همان، Schmidt) وجود دارد. ریو همچنین خلاصه‌ای از داستان قران را در فهرست مذکور آورده است که نشان می‌دهد ترجمه ترکی از همین داستان است و مربوط به داستان دیگری نیست؛ اگرچه در برخی نامهای قهرمانان تفاوتی دیده می‌شود.^۱ گزارش ریو همچنین نشان می‌دهد که افتادگیهای نسخه فارسی بسیار است. از آن جمله یکی از بخشهای پایانی داستان است که جهانگیر پسر قبادشاه در جستجوی برادرش، اردشیر، و شمس و گنج مهر عازم سفر می‌شود و با عجایب بزو بحر روبه‌رو می‌گردد و متأسفانه در نسخه فارسی این قسمت از داستان موجود نیست. آنچه اسماعیلی (۱۳۸۰) در مقدمه خود بر تصحیح ابومسلم‌نامه (ج ۱، ص ۷۵ و ۷۶) به عنوان خلاصه‌ای از ترجمه قران حبشی نوشته است، با گزارش ریو اختلافی دارد.

روایت و برخی ویژگیهای داستان

در این، اثر مجموعه‌ای از قهرمانیها و عیاریهای پهلوانی غیرایرانی در سپاه ایران دیده می‌شود. قران حبشی، که از سرزمین خود گریخته و به خدمت همای وزیر درآمده است، پس از اسارت همای در دست شاه چین، ایرج‌شاه، که به خواستگاری شمس از سوی ایرانیان جواب رد داده، تلاش می‌کند تا به ایرانیان در جنگهای پس از آن یاری رساند. در میان جنگها و نبردها شاهد داستانهای فرعی و شاخ و برگهای عاشقانه‌ای هستیم که به پیکره اصلی داستان افزوده شده‌اند. همچنین در خلال این داستان به رسوم و عادات بسیاری اشاره شده است که ذیلاً فهرستوار به آنها پرداخته خواهد شد:

- قران بسیار لاغر است و این لاغری موجب رهایی او از بند می‌شود. [۶ ب].

- او در یک شبانه‌روز چهل فرسنگ راه می‌رود. [۴ ب].

- همچنین برخلاف سایر پهلوانان و عیاران در این داستان باده‌گساری نمی‌کند. [۹ ب و سایر

موارد].

اگر کسی نتواند کمان پهلوانی را بکشد، زور بازو و قدرت آن پهلوان و عیار نموده می‌شود.

[۹ ب].

۱. مثل «تورامیر» برادر شاه چین که «امیر توج» خوانده شده یا «پنجک خردزد» و «شیروی مالک» امیر بلخ که «پنجه» و «شروین» گزارش شده و «کیهان‌شاه» و «کل بلخی» که در گزارش ریو از داستان «کیهان شاه» و «کل بلخی» آمده و معلوم نیست که به چه دلیل مترجم یا کاتب ترک یا گوارنده (ریو) آنها را به این شکل خوانده‌اند؛ در نسخه فارسی میان کاف و گاف تفاوتی وجود ندارد، به همین دلیل مصححان ترجیح دادند به صورت مکتوب پایبند بمانند.

- عیاران در این داستان شیروی و حفره‌بری (= نقب‌زنی) می‌کنند. [۹ ب].
- قران وقتی برای سرکشی به جایی می‌رود، قبانمده خود را بر کتف می‌اندازد و کارد در دست می‌گیرد و عازم می‌شود. [۱۱ الف و سایر موارد].
- او معمولاً بر اسب نمی‌نشیند. [۱۱ ب].
- قران با قبانمده تیرها را در مبارزه می‌گیرد. [۱۳ الف].
- پهلوانان معمولاً پیش سر اسب شاه می‌دوند. [۱۱ ب].
- کارد عیارانه به وزن پنج من است. [۵ الف].
- شه‌مرد رازی دو سه کلیجه‌ای را که با خود دارد به اصرار با قران شریک می‌شود و می‌خورد، سپس دست قران را می‌گیرد و می‌گوید: رها نکنم تا با من چیزی نخوری. [۵ ب].
- وظیفهٔ نقیبان دل دادن به لشکر است. [۱۲ ب].
- وظیفهٔ دیگر نقیبان هماهنگی بین اجزای لشکر و میمنه و میسره است و صفهای لشکر را مرتب می‌کنند. [۱۹ الف] [۷۷ ب].
- از دیگر وظایف نقیبان این است که پس از اعلام پایان جنگ پیادگان دو لشکر را از هم جدا کنند [۴۸ الف]، [۷۵ الف]، [۸۹ ب].
- در میدان نبرد، وقتی زره و جوشن بدن مبارزان را می‌سوزانده است، سقایان در میدان می‌آمدند و آنان را آب می‌زدند. [۱۲ ب].
- پس از مبارزه‌جویی آغازین و نبرد تن به تن، به یکبار حمله گسترده انجام می‌شود. [۱۴ الف].
- سرعت دویدن عیاران: «کل بلخی آمد و او (= امیر سهل بن هامان) را در گردن گرفت چنان‌که ده‌دیو مرغزی و قران حبشی می‌دویدند به کل بلخی نمی‌رسیدند.» [۱۷ الف]. «[قران] به چهار قدم از طلایه گذشت.» [۲۳ الف] شه‌مرد رازی نیز اگرچه به سرعت قران نمی‌تواند بدود، اما چون باد همراه او می‌رود. [۶ الف].
- قران از کسی که مادرش را کشته، این‌گونه انتقام می‌کشد: «یک دست وی را ببریدم و در آب انداختم و یک پایش ببریدم. آنکه آلت وی جدا کردم و در دهانش نهادم و هردو چشمش برکندم. بعد از آن سرش را ببریدم و در آب انداختم تا دل من خوش شد.» [۷ الف]. قران قبل از قتل مخالفان از آنان چیزی می‌ریاید؛ مثلاً در خیمهٔ ملک حبشه، کمر مرصع او را ابتدا بر کمر می‌بندد و سپس او را می‌کشد. [۷ ب].
- لباس عیاری ده‌دیو مرغزی این‌گونه توصیف شده است: «لالکانی سپید در پای داشت، پایتابه تا بر ساق پیچیده، چوبدست در دست گرفته، قباي نمد بر کتف نهاده در آمد.....» [۹ الف].
- رسوم احترام: هنگام استقبال برای احترام از اسب پیاده می‌شدند و همدیگر را در آغوش

می گرفتند و سپس دوباره بر اسب می نشستند. ممکن بود که شخص از راه رسیده نگذارد که استقبال کننده از اسب پیاده شود، در این صورت در همان حال که سوار اسب بودند، یکدیگر را در کنار می گرفتند. [۲ الف]؛ «غلامان نگاه کردند امیر سهل را بدیدند پیاده شدند و خدمت کردند و سوار شدند.» [۱۷ ب]؛ «از اسب پیاده شد ران و رکاب امیر خراسان را بوسه داد.» [۱۸۱ الف].
- نیزه را روی سه پایه می گذاشتند. [۱۸ الف].

- چوبک زدن پاسبانان. [۲۳ الف].

- دامن جامه به دندان گرفتن برای دویدن. [۲۲ ب].

- رسم پای مزد گرفتن از اسیران: قران از شاپور ترک که او را گرفتار کرده و حال می خواهد آزاد کند پای مزد می خواهد. [۳۱ الف].

- شکنجه با یخ و آتش. [۳۹ الف و ب].

- بوسه دادن سه جایگه برای شهزاده اردشیر. [۴۶ الف].

- هفت جای زمین بوسه دادن در برابر شاه: «بدل در برابر کیهان شاه هفت جای زمین بوسه

می دهد. [۹۷ ب]؛ جهانگیر در برابر قبادشاه هفت جای زمین را بوسه می دهد.» [۱۱۶ الف].

- اشاره به رسم قدیمی اسب کسی را خواستن: «تورامیر بفرمود تا هزار دینار زر و قبایی و

کلاهی زر بیاوردند با کمری مرصع به زر و جواهر به وی دادند و شاهک را سوار کردند.»

[۴۸ الف]

- صفت گل افشان در کاخ: جایی در سرای شاه چین که وقتی بار می داد گل افشان می کرد و در

آن صفا می نشست. [۶۱ ب].

- کبوترخانه را خشت کاری می کردند و در آن تصویر نقش می کردند. [۶۱ ب].

- حجاب از نامحرم: شمسه برای پوشاندن سریع سر خود، آستین در سر می کشد. [۶۹ ب]؛

قران به رعایت حرمت شمسه و به سبب نامحرمی، از خوردن طعام با او به یک جای خودداری

می کند و فقط پس از اقرار شمسه به این که او را به برادری قبول کرده است، در خوردن همراهی

می کند. [۶۹ ب]؛ زنان کیهان شاه از اقراطیس حکیم روی نمی پوشند زیرا او اوستاد گنج مهر دختر

کیهان شاه است. [۱۵۸ الف]؛ گاهی برای روی پوشیدن آستین در سر می کشیدند. [۱۵۸ الف]؛

گل به گنج مهر می گوید: «از نزد پادشاهان بزرگ شاید گریختن و نباید روی پوشیدن. نباید که در

دل ایشان چیزی آید که زبان کار ما باشد.» [۲۰۹ الف]؛ «شمسه ترکستان برخاست و به نزدیک

شاهزادگان بیامد و درآمد اما از جهت جهانگیر قبادشاه دست را بر روی کرد. اردشیر گفت ای

شمسه برادر من تو را به خواهری قبول کرده است. پس شمسه دست از روی برداشت.»

[۲۰۹ ب]

- نشاندن کسی در نزد بزرگان برای احترام و تجلیل: «اردشیر قبادشاه ایشان را در سرای حرم

برد و هرسه را در حضرت خود بنشانند همای و خلیل بازرگان بنشستند اما قران برجای خاست

هرچند که شاهزاده گفت بنشین قران بر زمین ننشست تا اردشیر او را به سر قبادشاه سوگند داد که بیا و بنشین قران در خدمت شاهزاده بنشست.» [۷۱ ب].

- استقبال از رسول و گرفتن بازوی او: «ارنج ... یکسر می‌رفت تا به سرپرده اردشیر قبادشاه برسید. از اسب فرود آمد و بار خواست. حاجبان درآمدند و او را بار دادند. در ساعت حاجبان بازوی ارنج را بگرفتند و در پیش اردشیر قبادشاه آوردند چون ارنج درآمد سه جای خدمت کرد و زمین را بوسه داد پس کرسی بنهادند تا ارنج بنشست.» [۷۳ الف].

- عصا کشی کوران: «ده دیو برای جاسوسی وانمود می‌کند که نایبناست و ترکی را به عصا کشی خود فرامی‌خواند تا هرچه از گدایی به دست آورند با هم قسمت کنند، پس از این که با هم گلاویز می‌شوند ترک به شکایت از ده دیو به یکی از سرهنگان تورانی می‌گوید ای سرهنگ از ناداری گدایی می‌کنم و عصای او را می‌کشم.» [۷۲ ب، ۷۳ الف].

- لشکرهای سرزمینهای مختلف به نوبت نبرد می‌کنند: «اردشیر شاه گفت که لشکر عراق و خراسان مصافها کرده‌اند اما لشکر دمشق هنوز مصاف نکرده‌اند باید که نوبت نهادن و هر روز به لشکری مصاف کردن.» [۷۴ الف].

- در نبرد تن به تن پس از شکست طرف مقابل، سلیح او را باز می‌کنند و با اسب او غنیمت می‌برند. [۷۴ ب].

- جنبانیدن علم: پس از جنگ تن به تن به علامت حمله علمها را می‌جنبانند و دو سپاه به یکدیگر یورش می‌برند. [۷۴ ب]: «بفرمود تا علمها بر سر سپهداران بجنبانیدند به یکبار لشکر ایران حمله کردند.» [۱۱۹ ب].

- گاهی نیز پس از حمله دو سپاه به یکدیگر، نقیبان دو لشکر را از هم جدا می‌کنند و سپس کسی از میانه سپاه بیرون می‌آید و طلب مبارز می‌کند. [۷۵ ب].

- زر زیاد را نمی‌شمردند بلکه وزن می‌کردند: «این بگفت و آنگه بیست هزار دینار زر برکشید و بر استری بار کردند.» [۷۷ الف].

- سربرهنه کردن به نشانه عزا. [۷۸ الف].

- جامه دریدن و پلاس پوشیدن در عزا و در دوکانها را بستن و سربرهنه کردن. [۱۴۹ ب].

- پوشیدن جامه کبود و ازرق برای عزا. [۱۵۷ الف].

- اسب نشانه بزرگی است: «شاپور که اسب و سلیح خود را هنگام فرار از ایرانیان از دست داده است بدون اسب و سلیح وارد لشکرگاه نمی‌شود و بدل را می‌فرستد تا برای او آلات جنگ و اسب بیاورد.» [۸۳ ب].

- تعارف: «امیر خراسان ... گفت: ای قران حق نان و نمک به جای آوردی و تقصیر نکردی و ما را زیر منت خود کردی. قران گفت من بنده‌ام شما را تا زنده‌ام.» [۸۵ ب].

در اولین پاسخ به شاه معمولاً چنین گفته می‌شود: «عمر شاه دراز باد.» [۱۵۳ ب.] [۱۵۴ الف].

تعارف برای تسلیت: «خدای عزوجل شما را از میلاد مزد و ثواب دهد.» [۹۱ ب.]، «چون آن پادشاه از دنیا برفت، بقای شما باد، قرینان بد او را از راه ببرند.» [۱۲۸ ب.]

تعارف خطاب به بزرگان: «من تا زنده باشم تو را بنده باشم.» [۱۲۰ الف].
خبر از مرگ کسی دادن: «ای خداوند تو را بعد ازین بقا باد! بدان و آگاه باش که آن مرد بندی در میان صندوق مرده است.» [۱۲۵ ب.]

- سر بریده را بر نیزه کردن. [۸۶ الف].

- کوس آسایش زدن. [۸۹ ب.]

- هنگام نبرد اصلی‌ترین شخص در قلب لشکر می‌ایستد. [۹۱ ب.]

- موی بافتن به رسم غلامان یعنی پسران: «مهر... قبا درپوشیده و موی را به رسم غلامان بیافت.» [۹۶ الف].

- زبان متفاوت خوارزمیان: «مهر نیشابوری خوارزمیان را عجمی می‌خواند.» [۹۶ ب.]

- شیوه رفتار با اسیر: «ده‌دیو دماغ بدل را که در دست او اسیر شده، سوراخ می‌کند و از آن زه کمان را می‌گذرانند.» [۹۷ الف].

- توصیف درفش کاویانی بر سر قبادشاه: «علم اژدهاپیکر که آن را درفش کاویانی گفتندی که ده بار خراج همه شهر با در و جوهر بود در سر پادشاه داشتند.» [۱۱۶ الف].

- شناسایی پهلوانان سپاه دشمن: «کیهان‌شاه بر سر بلندی می‌شود و بر آن بالا از بدل جاسوس نام پهلوانان ایران را می‌پرسد.» [۱۶۶ الف].

- گزاره قالبی معرفی کسی در رزم: «هر که مرا داند داند و هر که نداند من او را شناسای نام خود گردانم.» [۱۶۳ الف]، [۱۷۴ الف] و بسیاری موارد دیگر.

- رجزخوانی: «هر که مادر و پدر از وی ناخشنود است پیش من آید تا در ساعت بدین تیغ جواب او بازدهم.» [۱۷۱ ب.]

- برای نشان دادن میزان آلات موسیقی نظامی از واحد خروار استفاده می‌کند: «چهار خروار گورگه و ده خروار سفیدمهره و کرنا دردمیدند.» [۴ الف] «چهارصد خروار کوس روبین فروکوفتند.» [۱۱۷ الف].

- اعتقادات عامیانه دربارهٔ پریان [۱۴۴ ب.] «بر سر هر داری دو سه پری را دیدد آویخته و بعضی در زنجیرها نگوسار آویخته چون قرآن را چشم برایشان [افتاد] عظیم با جمال و کمال بودند و چشمهای ایشان زرد بود به بالا کوتاه بودند و به تن قوی بودند جامه‌های [۱۹۳ الف] ایشان در زیر دار نهاده بودند همه از پوست بود یکی از پوست خوک و یکی از پوست خرس و

یکی از پوست گرگ و یکی از پوست شیر ازینسان هریکی بدین گونه لباسهای ایشان هر یکی چنانکه صفت کردم.» [۱۹۳ ب]، ضمناً پریان فرمانبردارند.

- عقاید عامیانه درباره دیوان و غول. [۱۸۹ ب]، [۱۹۰ الف].

- جادوگری در نبرد: «شخصی را دیدند برهنه شده و شانه گوسفندی در دست گرفته و چوبی دراز در پیش خود و سنگی فروبرده و کلاه ازرق بر سر آن چوب نهاده آن چوب و کلاه را می جنبانید و به زبان چیزی می خواند.» [۱۷۲ ب].

- عقیده عامیانه درباره بخت: «بخت لباس شمس و گنج مهر را می برد.» [۲۱۴ ب].

- شیوه تربیت اسب برای شکار شیر: اسب را در کنار شیر سیر که تمایلی به شکار نداشت نگهداری می کردند تا اسب با آن خوگیر شود و هنگام شکار شیر هراسی نداشته باشد. [۳ الف].

برخی تمهیدات در روایت داستان نیز قابل تأمل است که در اینجا به قسمتی از آنها اشاره می کنیم:

اگرچه راوی در داستان فصلها و قسمتهای داستان را عموماً با عبارت «مؤلف اخبار چنین گوید» از هم جدا کرده است، گاهی در متن دخالت می کند و با ضمیر متکلم از خود یاد می کند: «به چنین صفت که کردم در میدان آمد.» [۲۵ الف]؛ «ده هزار زر سرخ و ده دیگر امثال این که گفتم هر یکی از یاران قران حبشی را داد» [۵۴ ب]؛ «بدین گونه که صفت کردم هر دو لشکر در مقابله بایستادند.» [۱۱۸ الف]؛ «چنین که صفت کردم در پیش سر اسب شاهزادگان می آمدند.» [۱۶۷ الف]؛ «شیرزاد همای وزیر چنین که صفت کردم در میدان آمد.» [۱۷۱ ب]؛ «چنین که صفت کردم سمک پهلوان در میدان آمد.» [۱۷۲ الف]؛ «افلح اعرابی چنین [که] صفت کردم در میدان آمد.» [۱۷۴ الف]، «مردی بدین صفت که کردم اسب در میدان جهانید.» [۷۷ ب].

- گاهی نیز ادامه داستان را حواله به آینده می کند: «هرکس به جای خود باز رفتند و بختند تا آن که روز روشن شد بعد از آن باقی گفته آید.» [۱۰۰ ب].

- گاهی نیز خطاب به شنوندگان سخن می گوید و این گونه به نظر می رسد که نویسنده با راوی متفاوت است: «شما را بگویم که او با اردشیر قبادشاه چه کرد به یکبار [هر که] الحمد از بهر نویسنده بخواند خدایش بیامزد به صدق دل بخواند به سر حکایت وی باز آیم.» [۲۱۳ الف].

این عبارت نیز ظاهراً تأیید دیگری است بر این که داستان برای شنوندگان خوانده می شده است: «آن دیو بچه برفت هم در ساعت باز آمد یک طبق سیمین بر سر نهاده بر او بریان با حلوی سکر و لوزینه و قطایف چنان که شایسته قران و حاضران باشد بیاورد.» [۱۹۰ الف].

- روایت گاهی دستخوش برخی تشویشهای تاریخی و اجتماعی، تداخلهای جغرافیایی و رسوم فرهنگی می شود: مثلاً یونان در انتهای بیابانی نزدیک کشمیر واقع است. [۱۸۰ الف]؛ یا در

میان شهر چین نمازگاه روز آدینه است. [۸۱ الف]؛ همچنین اگرچه داستان قبل از ظهور پیامبر اسلام است اما در معماهایی که اردشیر برای شمس طرخ می‌کند به شنیدن صدای قلم توسط پیامبر اشاره می‌شود. [۱۴۵ الف]؛ گاهی هم راوی یا نویسنده برای رفع این تشویش تلاش می‌کند: «چون صبح بدمید... مؤذنان بانگ نماز گفتند، بر عادت خود طشت [و] آفتابه پیش اردشیر قبادشاه آوردند تا وضو بساخت آنکه فرض حق جل و علا ادا کرد، ایشان از قوم موسی پیغمبر علیه السلام بودند و به طریق خویش عبادت کردند.» [۷۲ الف].

- گاهی این تشویش در خود روایت داستان روی می‌دهد:

مثلاً راوی فراموش می‌کند که مهر نیشابوری جنسیت خود را پنهان کرده است و در رجز او چنین می‌آورد: «اکنون بیدار باش که به دولت قبادشاه با تو آن کنم که تا دامن قیامت در پیش کودکان و جوانمردان حکایت کنند و بر شیرزنی من آفرین کنند.» [۱۰۴ الف].

یا راوی در میان عبارت از دهان قهرمان سرنوشت او را در مبارزه بیان می‌کند و به عبارتی داستان را فاش می‌سازد: «ای دلاوران و دوستان از من پدرود باشید. بدانید و آگاه باشید که افلح امروز از دست این سیاه جان نخواهد بردن مرا به همتی مدد دهید که این دیو سیاه را [از] پای درآورم.» [۲۲۴ الف].

یا گرز جهانگیر ناگهان از سیصد و شصت منی تبدیل به هفتصد منی می‌شود. [۲۲۹ الف]. یا گل و شمس که خود را به اردشیر و ابوالعلا پریزاده معرفی کرده‌اند وقتی درباره شمس با اردشیر سخن می‌گویند به جای ضمیر او به اشتباه از ضمیر ما استفاده می‌کنند: «گل گفت: مادرش (= مادر شمس) نگاهبان بر ما گذاشته است تا او را نگاه می‌دارند تا بدین سبب نتواند به دیدار شما آمدن؛ همچنان که نگاهبان بر شما گذاشته است بر ما نیز گذاشته است.» [۱۳۱ الف].

- گاهی راوی از زبان قهرمان، داستان را نقل می‌کند: «شیروی گفت مردی را دیدم سرخ رنگ ... اما چون سعد شیروی بن مالک را به سرای درآورد گفت سرایی دیدم شاهانه. ...» [۱۲۷ ب]؛ «شیروی بن مالک و قران حبشی به دیدار ایشان شاد می‌شدند و خرمی می‌کردند تا قران بعد از آن با یاران حکایت کرد که افزون از صد هزار دینار زر و کلاه (کذا) به ما داده بودند و از هزیمت شدن شاه چین بسیار شادبها کردند.» [۱۲۷ ب].

چند داستان کوتاه فرعی نیز از زبان شخصیتها در خلال داستان تعریف می‌شود:

مثلاً وقتی یکی از ندیمان همای وزیر سخن از نسب خطاب بن عروه می‌گوید و او را از نبیرگان حاتم طایی می‌شمارد، راوی از زبان او و در ادامه، بدون این که ربطی به اصل داستان داشته باشد، داستانی کوتاه از کودکی حاتم نقل می‌کند. [۲ الف].

یا راوی داستان سیاوش را به بهانه ذکر سابقه دشمنی ایران و ترکستان به اختصار و از زبان شه امیر، امیر سنجاب (سپنجاب) بیان می‌کند. [۳ الف].

گل برای اردشیر قبادشاه برای اثبات نظر خود حکایتی را در خلال داستان تعریف می‌کند.
[۱۲۸ ب].

داستان ورود قران به باغ سلیمان نیز یک حکایت فرعی اما نسبتاً طولانی در میان داستان است. [۱۸۵ ب]. همچنین است داستان ذوالقرنین و مرگ او در کشمیر و به دنیا آمدن کیهان شاه.
[۸۶ الف و ب].

داستان فرعی درباره اسکندر. [۱۹۹ الف].

سخن از شاهنامه در این داستان کم و ناچیز است و تنها یک بار در آغاز داستان و به بهانه داستان سیاوش از شاهنامه بزرگ یاد می‌کند که اگر چه بعید است اما یادآور شاهنامه منسوب به ابوالمؤید بلخی است. ذکر فعل جمع برای این جمله: «این قصه را به تمامی در شاهنامه بزرگ شرح داده‌اند.» این معنی را به ذهن متبادر می‌کند که شاید منظور مؤلف یکی از شاهنامه‌هایی بوده باشد که به وسیله نقالان فراهم آمده بوده است.

البته در برخی مواضع مانند رجزخوانیها نیز کلام راوی شبیه به شاهنامه است: «اگر چون ستاره بر آسمان شوی یا همچو ماهی گردی و به قعر آب در روی ما تو را برآوریم و کین برادر از تو بخواهیم.» [۲۷ ب]؛ «اگر به مثل مرغی شوی و به هوا برپری یا ماهی شوی و در قعر دریا شوی قران حبشی از پی تو بازنگردد تا سر تو را به مثال سر گوسفند نبرد» [۱۷۷ الف].

- بهانه برای ادامه داستان: در بخشهای پایانی داستان که همه عاشقان به یکدیگر رسیده‌اند، اردشیر قبادشاه ان شاء الله نمی‌گوید و داستان به همین دلیل ادامه می‌یابد. [۲۱۱ الف].

- روایت‌های گوناگون راوی داستان از یک اتفاق: راوی یک بار از یک اتفاق روایت‌های متفاوت نقل می‌کند که جالب توجه است: «قران و ابوالعلا از آن جایگاه هر دو روی به لشکرگاه نهادند. در راه که می‌رفتند ابوالعلا گفت ای مهتر تو کجا بودی اکنون [راهی] طلب می‌کردم که از آن باغ بیرون آیم و به روایتی می‌گوید که ابوالعلا در خواب بود که پری او را برداشت و از آن جایگاه بیاورد که خبر نداشت که او را از باغ به در آورده‌اند از آن جهت می‌پرسید که راهی طلب کند که ما از این باغ بیرون رویم.» [۱۹۴ الف].

- شخصیتها مانند سایر داستانهای قدیمی در این داستان نیز عموماً تیپ مانند و از پیش تعیین شده هستند. باین حال طنز در رفتار برخی از آنها موجب نزدیک شدنشان به ویژگیهای شخصی و شخصیت‌پردازی می‌شود. رفتارهای گل دایه معمولاً با شوخی و گستاخی همراه است که همین امر شخصیت او را در طول داستان پرورش می‌دهد و پررنگتر و مهمتر می‌کند مثلاً در جایی گل پس از گریستن دایه و شمس بر حال همای وزیر دست دراز می‌کند و پاره‌ای مرغ بر

نمک زده به دهان می‌گذارد و در همان حال می‌خندد، شمسه می‌گوید چرا می‌خندی؟ گل می‌گوید... چنان شنیدم که دوش قران حبشی در سرای شاه آمده است و از زیر سر خواجه ریحان خوانچه سینی برداشته و به نزدیک پنجم خردزد برده است، اکنون شما اگر نخورید من نصیبه خود می‌خورم. اگر قران حبشی بیاید آن شما ببرد و من از آن خود خورده باشم. [۶۹ الف و ب]؛ در همان‌جا باز چنین داریم: «دایه ... گفت ای دریغا که همای وزیر هر بار از این مرغان نصیبی می‌یافت این بار چه خواهد یافتن... گل گفت ای مادر بخش او به من ده تا ببرم و در راه بخورم چون این سخن بشنیدند همه بخندیدند.» [۶۹ الف]؛ قران و عیاران دیگر نیز هنگام مبارزه فقط مبارزه نمی‌کنند و در بسیاری موارد هنگام نبرد یا رجزخوانی آنان شاهد طنزها و ریشخندهایشان هستیم که باعث پویایی شخصیتها نیز می‌شود. در همان آغاز وقتی قران ریش عوانان را در خواب می‌گیرد و سرشان را می‌برد؛ ناگه عوانی از خواب برمی‌خیزد و آواز می‌دهد: «ای برادر چه بازی می‌کنی؟ رها کن تا ساعتی بخشیم» قران سرش را می‌برد و می‌گوید: «خوش بخسب که تا قیامت هنوز مانده است.» [۷ الف].

- زبان روایت این متن بسیار ساده و بدون اغلاق و پیچیده‌گویی و صنعت‌پردازی است و فقط در موارد معدودی، سجع یا گاهی تنسیق الصفات دیده می‌شود. تنسیق الصفات: «راحت جان آدمیان است: خوب رفتار و خوش گفتار شمس رخسار عنبرین زلفی آهوچشمی عقیق لبی دردندانی سیم‌اندازی جان‌افزایی دلربایی شورانگیز [ی] شکرریزی [یا] ملاحه و فصاحت که در روزگار چون او کسی ندیده است.» [۱۳۲ الف]؛ سجع: «آنکه برخاست با دو چشم پرآب و دلی کباب و جانی پر تاب.» [۶۶ ب]؛ «شراب‌داران شرابه‌های مرقوق بر جامهای چون زورق درمی‌آوردند.» [۸۴ الف]؛ «نشاط جنگ اندر دلهای دلیران با فرهنگ پدید آمد.» [۱۰۱ ب]؛ «گل گفت بهره شما همه امیر و شاه رسید و بهره من یکی سیاه‌تباه رسید.» [۱۸۰ الف].

- آن چیزی که در بین شیوه‌های روایت راوی چشمگیرتر و پرکاربردتر است، اطناب اوست. اطناب بیشتر در صحنه‌های رزم به چشم می‌خورد و راوی تلاش می‌کند با برخی تشبیه‌ها و استعاره‌ها و نیز مراعات‌النظیرهای قالبی و تکراری صحنه‌های نبرد را برای مخاطب بازسازی و توصیف کند. شیوه اطناب در صحنه‌های بزمی نیز نقل اشعار مختلف از شاعران اکثراً معروف است که حتی قرن هشتم را نیز شامل می‌شود. این شیوه‌های اطناب به نظر می‌رسد برای جلب نظر و نگه داشتن مخاطب کارایی داشته و راوی تلاش می‌کرده است تا هنر سخنوری خود را به هر تریبی بر او آشکار کند. اینک نمونه‌هایی از اطناب در این متن: «آن دو لشکر گران چنان‌که زنبور در انگور افتد به یکدیگر بیاویختند و غوغای کوس حربی و سفیدمهره و کرنای به عیوق آسمان رفتن گرفت و آواز مردان و نعره دلیران در جهان پیوست و هردو لشکر تیغ و گرز و نیزه و ناچخ و زوبین و تیر در یکدیگر نهادند و زخم گرز گران بر سر و فرق دلیران چون پتک آهن‌گران

می آمد. دلهای مردان تهیدن گرفت. مبارزان نعره زدن گرفتند. بددلان راه گریز طلب می کردند. روی هوا چون شب سیاه و تاریک شد چنان که هیچ کس یکدیگر را ندیدند. [۷۴ ب، ۷۵ الف]؛ «نسیم سفیده دم بر مثال بیماران سر از بالین مشرق بر آورد و سفیده در روی جهان بمالید. ترک سیم ساعد روز دست از آستین سپهر بیرون گذاشت. مشاطه صبح روی عروس عالم را به کافور نور بیاراست. جهان از شادی دهن به خنده گشاد. [۱۴۵ ب]؛ «هندوان به یکبار حمله کردند و با سپاه ایران برآویختند. نیزه های افمی صفت ارقم زخم را در کار آوردند. تیرهای خدنگ عقاب پر از خانه های کمان بر جسم و جان مبارزان انداختند. تیغهای ابدار بر فرق و تارک گذار کرد و غبار از میان آن دو لشکر برآمدن گرفت چنان که روز روشن چون شب داج سیاه و تاریک شد. آفتاب از هیبت آن مصاف هردو لشکر رنگ بگردانید. در ساعت رو به هزیمت نهاد خود را در دریای مغرب انداخت. غوطه خورد چنان که ناپدید شد. لشکر شب تاختن آوردن گرفتند. [۲۲۱ ب]؛ «چون آفتاب رخشان از کوه بدخشان سر برزد و جهانی که چون دل مشرکان و منافقان سیاه و تاریک بود بار دیگر چون دل صادقان و عارفان روشن شد و منور. ... [۵۳ ب].

اما روی دیگر این سکه، حشو و آوردن الفاظی است که به نظر می رسد برخی از آنها حاصل استنساخهای گوناگون و اهمال کاتب یا کاتبان باشد؛ تکرار در این میان از همه بیشتر است و شامل تکرار لفظ، عبارت یا مضمون می شود. ذیلاً نمونه هایی از آن عرضه می شود: «زود دریابید فضل طوسی را و بوعاصم و دراز خوارزمی را که آن دو آزاده مرد از بند بیرون آورند ما را. [۱۰۹ ب]؛ «هر که را از لشکر توران اسیر گرفته بودند همه را در پیش قبادشاه آوردند. [۱۱۹ ب]؛ «او درین اندیشه بود که ناگاه آن کنیزک که به طلب گل آن شب بر بام آمده بود که شاهزاده را در آن حجره زرنگار دیده بود عاشق شده بود از قضا همان کنیزک را شمس بر شغلی بر بام آن قصر فرستاد. [۱۴۶ الف]؛ «چنان خواهم که فردا بر لشکر ایشان از آتش صاعقه بر ایشان ببارانی. [۱۷۱ الف و ب]؛ «شمس ترکستان را مهر نشابوری هر دو را پیش شاهزادگان بفرستد. [۱۷۴ ب]؛ «من شما را همه را بر فراز این حصار بر کشم. [۱۹۷ الف]؛ «مرا این همه رنج و بلا و زحمت و آفت از روی تو بر من می رسد. [۱۹۸ ب]؛ «به جهت قران حبشی ایشان را همه را بنواخت. [۱۹۹ ب]؛ «اما چون گل دست از آرایش خانه بازداشت چون فارغ شد بیرون آمد. [۲۰۱ ب]؛ «شاهزاده ایران را خوشامد هزار محبت دیگر در دل وی زیادت شد و عشق او بر گنج مهر زیادت شد. [۲۲۰ ب]؛ «شمس را با گنج مهر و مهر نشابوری با کنیزکان و خادمان بفرمود تا همه را در کشتیها نشانند. [۲۲۱ الف]؛ «آن مرد کسی است که هر کجا که نام او بر زبان می برند آن سیاه حاضر می شود. [۲۳ الف]؛ «زود باشید آن مردان علم دار را زود بر فراز بارو کشید. [۵۳ الف]؛ «اکنون این حبشی به هیچ گونه او پیدا نیست. [۶۳ ب]؛ «ای مادر که همه عالم از روی تو روشن است و دل ما بندگان از رای منیر تو روشن است. ... [۶۴ ب]؛ «ای جان مادر و ای میوه

دل مادر، ای راحت روح مادر....» [۶۵ الف]؛ «تو مرا به مردانگی نگرفتی بلکه بفرفیتی به فعل بد و مکر و حیلت بگرفتی و در دام آوردی.» [۳۰ الف].

این حشو در بسیاری از موارد با به کارگیری ضمیر همراه است به طوری که کاربردهای این گونه ضمیرها را در زبان گفتاری به یاد می آورد: «آن غلام را کاردی زدند بر سینه او چنان که تا به ناف او را بردارند.» [۱۱۰ الف]؛ «شیرزاد همه راه که آمده بود سودای مهر نیشابوری او را در سر بود.» [۱۱۰ الف]؛ «مردان از شوری آن آب همه در دم شکم ایشان روان شد.» [۱۲۰ ب]؛ «آن سرو باغ دل عاشقان شمس ماهروی را هزار قطره عرق بر رخسارگان چون ماه او پدید آمده بود.» [۱۵۲ الف]؛ «قران را هنوز از اندام وی خون می چکید.» [۹۴ الف].

ویژگیهای زبانی

در نسخه‌ای که براساس آن متن حاضر فراهم آمده است، برخی ویژگیهای زبانی وجود دارد که نمی توان به قطع و یقین آن را به گزارنده یا نویسنده اصلی نسبت داد. این تردید به چند دلیل است؛ اولین و مهمترین دلیل این که برای مطالعه این متن تنها یک نسخه وجود دارد که از نظر زمانی فاصله زیادی با نویسنده اصلی دارد. به علاوه این احتمال همواره پیش رو هست که این گونه آثار به دلیل ماهیت رواییشان دارای تحریرها و نقلهای متفاوت باشند^۱ و بنابراین نمی توان در آن ویژگیهای زبانی مؤلف را جستجو کرد. از سوی دیگر همان طور که در طول متن می توان ملاحظه کرد نسخه مورد تصحیح نسخه‌ای مضبوط و منقح نیست و اغلاط و افتادگیهای بسیاری در آن یافت می شود که سبب اصلی آن بی گمان کم سواد و بی دقتی کاتب یا کاتبان نسخه است. تشویش و بهم ریختگی اوراق نسخه نیز مزید بر علت است. با در نظر گرفتن این مسائل، به هر حال مطالعه این ویژگیها خالی از فایده نیست و می تواند در بررسی این گونه متون مورد استفاده قرار گیرد.

مسائل آوایی

در این نسخه برخی کلمات به صورت مشکول ضبط شده اند که اگرچه در متن مصحح نیز حفظ شده است، در اینجا به برخی موارد اشاره می شود؛ همچنین برخی ویژگیهای دیگر آوایی نیز در این کتاب وجود دارد که ذیلاً ذکر خواهد شد:

- در موارد بسیاری حرف «ب» در آغاز افعال، که به «باء تأکید» معروف است، به شکل مضموم ضبط شده است:

«بُیَسْت» [۹۶ الف]؛ «بُیَرِد» [۶۴ ب]؛ «بُیَرَم» [۱۲۵ الف]؛ «بُیَرَدند» [۹۴ الف]؛ «بُیَرَدند» [۹۰ ب]؛ «بُیَرَد» [۷۷ الف]؛ «بُیَرَد» [۷۸ ب]؛ «بُیَرَد» [۹۱ ب]؛ «بُیَرِن» [۱۴۱ الف]؛ «بُیَرِند» [۱۴۰ ب]؛

۱. مانند آغاز داستان که از شخصی با نام «تمورتاش» به عنوان ناقل داستان یاد می شود.

«ببینم» [۱۴۰ ب]؛ «بخواند» [۷۹ الف و ب]، [۸۴ الف]، [۸۶ ب]، [۹۵ الف]؛ «بخواندند» [۹۶ ب]، [۸۲ ب]؛ «بخواهد» [۸۶ الف]، [۹۶ ب]؛ «بخوانند» [۸۰ ب]، «بُزود» [۱۵۳ الف]؛ «بُزود» [۹۵ الف]؛ «بُزوند» [۲۴۲ ب]؛ «بُزوند» [۹۸ الف]، [۱۱۰ ب]؛ «بُزاید» [۸۲ ب]، [۸۴ ب]؛ «بُگریخت» [۸۹ الف]؛ «بُماندند» [۲۰ ب]؛ «بُماند» [۷۶ الف]، [۷۹ ب]، [۱۰۰ الف]؛ «بُنمای» [۸۸ ب]، «بُنمایی» [۷۷ ب].

- در برخی موارد نیز مشاهده می‌شود که به جای ضمه نشانه نوشتاری «و» قرار گرفته است:

«بوییند» [۷۶ ب]، [۱۳۷ ب]؛ «بویینند» [۱۷۷ الف]؛ «بویرند» [۱۴۴ ب].
 - کلمه «برادر» به کُرّات به ضمّ حرف اوّل یعنی «بُرادر» ضبط شده است: [۷۹ ب]؛ [۸۳ ب]؛ [۹۰ ب]؛ [۹۱ الف و ب]؛ [۹۶ ب]؛ [۹۹ الف]؛ [۱۰۰ الف] و ... بُرادرزاده [۷۷ الف].
 - کلمه «بنفش» نیز یک بار در صفحه [۱۰۱ ب] به ضمّ حرف اوّل و به شکل «بُنفش» ضبط شده است.

- «چگونه» نیز بارها به صورت «چُگونه» ضبط شده است: [۷۵ ب]، [۱۲۵ الف]، [۱۲۷ الف]، [۱۴۰ ب].

- «چُنان» [۷۶ ب] و [۱۰۴ الف].

- کلمه عربی «حجّله» یک بار در صفحه [۸۷ الف] به ضمّ حرف اوّل و به شکل «حُجّله» ضبط شده است. موارد دیگر بدین قرار است:

«دُویست»: [۳۱ ب].

«رُخشان»: [۱۰۲ الف].

«زُبان»: [۷۷ ب]، [۸۲ ب]، [۸۵ ب].

«سُخن»: [۷۶ ب]، [۷۷ الف]، [۸۱ ب]، [۸۳ ب]، [۱۰۴ ب]. «شنیدن» نیز در صیغه‌های مختلف به ضمّ «شین» ضبط شده است «شنیدند»: [۸۱ ب]، [۸۳ ب]، [۹۴ الف]؛ «شنیدیم» [۸۱ الف]؛ «شنیدید» [۸۱ الف]؛ «می‌شنوند» [۸۱ الف]؛ «می‌شنویم» [۱۲۴ الف]، [۱۲۷ ب].
 «گُزند»: [۶۵ الف] دو بار.

«مُصاف»: [۱۱۹ الف].

- «ستدن» در معنای «گرفتن» یک بار به ضمّ حرف «تاء» ضبط شده است: «پستد» [۷۷ الف].

- «یارستن» یک بار به ضمّ حرف «راء» ضبط شده است: «نیازست آمدن» [۷۷ ب].

- شهر قدیمی «ری» یک بار به فتح حرف اوّل یعنی «رَی» [۹۴ ب] ضبط شده است.

- «مروارید» به فتح حرف اوّل [۲۳۵ ب]، [۲۴۱ ب].

- «میدان» به فتح حرف اوّل [۷۵ ب]، [۷۷ ب].

«وِی» [۶۶ الف و ب].

- کلمه «خرگاه» یک بار به کسر حرف اول یعنی «خرگاه» [۸۵ الف] آمده و دوبار هم به شکل «خیرگاه» [۵۴ ب] و [۱۷۸ ب] آمده است که این ضبط را تأیید می‌کند.
 - فعل «ستودن» یک بار به شکل «سِتْدَن» [۱۰۲ الف] آمده است.
 - «شیرمردی» یک بار به شکل «شیره مردی» [۱۴۲ ب] آمده است.
 - فعل «ارزیدن» یک بار به مدّ الف آمده است: «می آرزد» [۲۲۹ ب].
 - کلمه «اعتماد» یک بار به صورت معال نیز به کار رفته است: «اعتمید کنید و اگر اعتماد نکنید...» [۲۲۹ ب].

حرف «ب» و «پ»

اگرچه در نسخه در بسیاری از موارد حرف باء پارسی یا همان «پ» از نشانه «ب» متمایز شده است، به صورت معناداری به کُرّات کلمه «چپ» به صورت «چب» ضبط شده است که می‌توان احتمال داد در اصل یا یکی از نسخه‌ها این کلمه به صورت اخیر تلفظ می‌شده است؛ مثلاً در صفحات [۹۷ ب]، [۱۰۹ ب]، [۱۴۳ الف]، [۱۴۷ ب]، [۲۱۹ ب] به این ضبط باز می‌خوریم.

حرف «پ» نیز در برخی موارد به جای «ب» دیده می‌شود:

«پدرود» به جای «بدرود»: [۵۵ الف]، [۷۰ ب]، [۲۰۶ الف].

«سپهید» به جای «سپهید»: [۳۶ الف].

«پاسپان» به جای «پاسبان»: [۸۵ الف] سه بار.

«اسپ» به جای «اسب»: در تقریباً همه موارد.

«زوپین» به جای «زوپین»: [۲۱۱ ب].

حرف «ج» و «چ»

«رنجه» به جای «رنجه»: [۱۲۴ الف]، [۱۲۷ ب]، [۲۰۱ ب].

حرف «د» و «ت»

کلمه «صامت» در ترکیب «زر صامت» یک بار و آن هم ظاهراً تحت تأثیر گویش کاتبان به شکل «صامد» ضبط شده است: [۱۸۷ الف].

ذال معجمه»

اگرچه در این نسخه اثری از ذال معجمه دیده نمی‌شود، اما نشانه‌هایی از آن باقی مانده است که این نیز ظاهراً تحت تأثیر گویش کاتبان است:

«گنبد» به جای «گنبد» به کُرّات از جمله: [۶۶ الف]، [۶۸ ب]، [۱۴۰ الف]، [۱۴۸ الف].

قید پیشوندی «فروذ» نیز در این نسخه بارها به شکل «فروز» ضبط شده است که در متون عامیانه دیگر نیز سابقه دارد و باقی‌مانده «فروذ» است: [۲۶ ب]، [۲۹ الف]، [۱۱۶ الف]، [۱۱۶ ب]، [۱۱۷ الف] و غیره.

کلمه عربی «خدمت» نیز در تمام موارد به صورت «خدمت» ضبط شده و حتی «مخدوم» نیز اگرچه از این قاعده پیروی نمی‌کند، به شکل «مخدوم» آمده است.

حرف «ر» و «ل»

«بلغ» به جای «برگ»: [۲۱۰ ب].

«قلنفر» به جای «قرنفل»: [۱۵۳ الف].

حرف «و» و «ف»

«دریاوتن» به جای «دریافتن»: [۱۶۰ ب].

در مواردی نیز برخی صامتها حذف یا ادغام یا افزوده شده‌اند و برخی مصوٰتها نیز با کشش بیشتر یا با تخفیف ادا شده‌اند که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

صامتها

«هفصد» به جای «هفتصد»: [۱۱۶ الف].

«نگوسار» به جای «نگونسار»: [۱۹۳ الف].

«دوستر» به جای «دوست‌تر»: [۴۵ الف].

«تاه» به جای «تا» در «دو تاه نان»: [۱۸۵ الف].

«پانزده» به جای «پازده» (البته اگر تصحیف «پانزده» نباشد): [۱۹ ب].

مصوٰتها

«آبدانی» به جای «آبادانی»: [۱۲۴ الف].

«گذار» به جای «گذر»: [۷۴ ب].

«نی» به جای «نه»: [۱۸۳ الف]، [۱۸۹ ب].

«ایمین» به جای «ایمن»: [۱۲۱ ب]، [۱۲۴ الف].

کسره اضافه اسم یا صفت اگرچه یکی دوبار به شکل «و» نشان داده شده است (= سر و کار) به جای «سر کار» [۱۹۸ ب] و «حسب و حال» به جای «حسب حال»: [۱۴۳ الف] که ظاهراً عامیانه و تحت تأثیر کاتبان است)، در بسیاری موارد به شکل «ی» ضبط شده و احتمالاً از نسخه‌های قدیمتر وارد متن فعلی شده است: «مشتی دزدی گرسنه‌اند» [۳۱ ب]، «مردی عیارپیشه‌ای گرفته‌اند» [۴۰ ب]، «تو نیز مردی دلاوری نمایی» [۴۷ ب]، «در همه عمر خود کسی ورقی گلی بر وی نزده بود» [۶۴ ب]، «فضلی اله بوده است که دوش سخت نخفته بودم» [۶۶ الف]، «این سری بریده از آن کیست» [۸۵ ب]، «آن مصاف جای مثالی نیستانی شد» [۱۰۱ ب].

«مشتی دزدی شبرو» [۱۱۴ الف]، «هفتاد پیلی جنگی آراسته» [۱۱۶ الف]، «مقدار بیست غلامی دیگر» [۱۲۲ ب]، «اگر بر سری چاهی رود» [۱۴۴ ب]، «دری نشاط و تمنا» [۱۴۷ ب]، «هریک کلاهی سپاهیان بر سر نهند» [۱۶۲ ب]، «علمی سبزیگری» [۱۶۶ ب]، «ما را کاری صعبی افتاده است» [۲۲۲ ب].

نکته‌های دستوری

حرف اضافه: حروف اضافه در این متن مانند هر متن قدیمی دیگر در برخی موارد متفاوت با کاربردهای امروزی آنها به کار رفته‌اند. اگرچه در این مورد نیز نمی‌توان از دستبرد کاتبان غافل بود، ذکر این تفاوتها می‌تواند مفید باشد. در اینجا برخی از این کاربردهای متفاوت ذکر می‌شود:

«یا» به جای «به»:

«یا ده دیو و کل بلخی گفت با من بیاید.» [۱۶ الف]؛ «چه شود اگر تو با خانه روی.» [۳۳ ب]؛ «با نیزه با کل بلخی حمله کرد.» [۴۷ الف]؛ «یک تخته جامه با افلح دادند.» [۷۴ ب]؛ «آن کمر که تو با طرخان سقلایی داده بودی...» [۸۶ الف]؛ «به نیزه با بوعاصم حمله کرد.» [۸۹ الف]، «پنج هزار دینار زر با ابوالعلا نهروانی داد.» [۱۶۳ ب].

«با» به جای «بر»:

«تیغ و تیر با ایشان بباریدند.» [۳۵ ب].

«بر» به جای «با»:

«قران تیر او را بر قبانمد بگرفت.» [۱۳ الف و ۱۳ ب]؛ «ازدها... بر دم خاک بر آسمان افشانده که اسپان بر جای قرار نمی‌کردند.» [۱۱۰ ب]، «بر ما جنگ کردند.» [۲۱۲ الف].

«بر» به جای «به»:

«آنگه با دل شاد بر سر پرده خود رفت.» [۲۴ الف].

«به» به جای «با»:

«شمرد رازی به آن غلامان می‌رفتند.» [۱۷ ب]؛ «شیروی بن مالک چون او را به نیزه بدید.» [۱۹ ب]؛ «به پنجک خردزد در خواب شدند.» [۵۵ ب]؛ «بدل به آن سرهنگان بازگشتند.» [۶۱ الف]؛ «شاپور به آن مردان نشستند و در بیابان فروشدند.» [۱۲۶ ب]؛ «یک مجلس به او شراب خوردم.» [۱۴۷ ب]؛ «قبادشاه امیر خراسان را با جهانگیر و قران حبشی و یاران به لشکر به طرف هندوستان روان کردند.» [۲۳۱ الف].

«به» به جای «نزد»، «به سوی»:

«مرا قران به تو فرستاده است.» [۱۷ ب].

«تا» به جای «از»:

«باشد که امشب بیاید تا آن شب که از اینجا رفته‌اند هیچ‌گونه پدید نیامدند.» [۱۴۷ ب].

«در» به جای «بر»:

«در بیابان در سنگی فرود آمد.» [۸۶ ب]؛ «قران با یاران درپای خاستند.» [۱۰۴ ب]؛ «او را بیاوردند و در زیر گاه بنشانند.» [۱۵۷ الف]، «هم آنجا بنشست تا کس را نگذارد که جل اسب دیگر در زیر بو عاصم افکند.» [۱۷۶ ب].

«را» به عنوان حرف اضافه:

«امیر خراسان قران را آفرین کرد.» [۱۶ الف]؛ «تو را از بهر آن آوردیم که تو را مهمانی کنیم.» [۱۷ الف]؛ «بو عاصم را حمله کرد.» [۸۹ الف]، «یک ساعت را برآسود.» [۱۲۳ الف].

«را» برای فک اضافه:

«ای سرهنگ ترکان را عظیم دل بشکستی.» [۱۹ الف]؛ «ترک را دست‌ها بر بسته.» [۱۹ الف]؛ «این عشق مرا اندر دل تو افکندی.» [۶۷ الف]؛ «تو رامیر را رنگ از روی برفت.» [۷۵ ب]؛ «او را گردن بشکست.» [۷۷ ب]؛ «او را سر از بدن جدا کردم.» [۸۹ ب]؛ «باز ما را کار دشوارتر شد.» [۹۴ ب]؛ «کاردی زد جلاد را بر آگاه.» [۱۱۳ ب]؛ «آتش خشم او را بر سر دوید.» [۱۱۴ الف]. «را» برای نهاد: در چند مورد حرف «را» پس از نهاد جمله آمده است که اگر دستبرد و سهو کاتبان نباشد، جالب توجه است:

«آن را ز تو بد باشد.» [۳۶ ب]؛ «شغل تو خداوند را راست شد تا تو را به سعادت به جانب ایران‌زمین بازروی.» [۱۵۱ الف]؛ «شمسه ماهروی را در برابر کیهانشاه بر تخت نشست سر در پیش افکند.» [۱۵۷ الف].

«را» در بسیاری از موارد در نسخه حذف شده و نیامده است اما در تصحیح حاضر میان قلاب قرار گرفت:

«خداوند [را] بایست که این فتنه نبودی.» [۴۵ الف]؛ «جمله بزرگان [را] نوید و خلعت و تشریف دهید.» [۸۴ ب]؛ «باروی شهر [را] مردان جنگی و مبارزان با سلیح بیاراستند.» [۹۴ ب]؛ «آنکه هر چه [را] در میان رفته بود حال بگفت.» [۹۷ الف]؛ «سعد برخاست و گفت همه عیاران [را] تا در زیر سلیح شدند.» [۱۶۳ الف].

«مر... را»:

«ما را آن دوستاری معلوم است مر شاه چین را.» [۷۴ الف]؛ «ای خداوند مر تو را مزدگانی باد.» [۱۲۱ الف]؛ «مر سلیمان پیغمبر را.» [۱۹۱ ب]، «مرین بنده بیچاره ضعیف حقیر مسکین را» [۱۹۱ ب].

«مع» به جای «با»:

«هزار دینار زر تشریف مع تخته‌ای جامه می فرمود تا او را می داده‌اند.» [۷۴ ب]، «شاه قباد مع لشکر متوجه ولایت دمشق شدند.» [۲۳۱ الف].

حرف ربط

حروف ربط در موارد بسیاری حذف شده‌اند که مشخص نیست آیا بی‌دقتی کاتبان موجب آن است یا بخشی از ویژگیهای زبانی متن حاضر است؛ به هر حال مواردی از این حذفها در اینجا ذکر می‌شود و موارد بیشتر در متن وجود دارد:

اگر: «[اگر] از سقایه به درآمدی، خود رستی و اگر نه درآیم.» [۴۹ ب]، «خدای را با روح جمله پیغمبران علیه‌السلام گواه بر خود گرفتند [اگر] این سخن را خلاف کنم نه از پشت قبادشاهم.» [۱۵۲ الف].

که: «ایشان در این گفت‌گو بودند [که] از جانب مشرق صبح بدمید.» [۱۰۷ ب]؛ «بدین سخنها [که] بگفت لشکر توران پاره‌ای ساکنتر شدند.» [۱۱۹ الف]؛ «مصیبتی در آن سرای افتاد [که] هرگز آن‌چنان نیفتاده بود.» [۱۴۹ الف]؛ «چندان از ایشان بکشتند [که] آن را صفت نتوان کردن.» [۱۷۳ الف]؛ «در آن واقعه [که] بر وی رفته بود می‌گریست.» [۸۳ ب]؛ «آن دیگر جوان خوب رو [که] ایستاده است پسر وی است.» [۹۹ الف].

حرف ربط مکرر: دو حرف ربط «که» و «تا» در کنار هم بسیار به کار رفته‌اند: «مدتی بود که تا چنین کسی را می‌طلبیدم.» [۱۲۹ ب]؛ «پنجک هر چند که تلاش می‌کرد که تا سر آستین خود از دست چوپان برهاند نمی‌توانست.» [۳۳ ب]؛ «این همه از بهر آن می‌گویم که تا این دختر را کسی از راه نبرد.» [۵۸ ب]؛ «دو سه شبانه‌روز است که تا از یکدیگر غائب بوده‌ایم.» [۶۵ ب]؛ «سی صد سال شد که تا ما در این بند مانده‌ایم.» [۱۹۲ الف]؛ «برخیز ای خاتون کشمیر که تا جهانگیر قبادشاه را ببینی.» [۲۱۰ الف]، «اگر تا زنده‌ام نام هیچ مردی بر من ننشیند.» [۶۹ الف]. حرف اضافه «با» در بسیاری از موارد به معنای معیت و کاملاً به صورت حرف عطف «و» به کار رفته است؛ فعل جمع که در پایان این جمله‌ها آمده است، تأییدی بر این امر است: «ناگاه قران حبشی با یاران از راه برسیدند.» [۱۱۱ ب]؛ «مهر با دراز خوارزمی از خیمه بیرون آمدند.» [۱۰۶ ب]؛ «قران حبشی با شش یار دیگر خود را به سرای تورامیر افکندند.» [۸۲ الف]، «قران حبشی با یاران بیامدند.» [۱۰۱ ب].

«و» = «که»: «جواب داد که ابله تو باشی و بی‌سلیح در میدان آمده‌ای.» [۱۵ ب]. «که» = «به گونه‌ای که»: «مهر با دراز خوارزمی بر بام رباط ایستاده بودند و جنگ می‌کردند که چشم بینندگان در ایشان خیره مانده بود.» [۱۱۰ الف]، «ازدها... بر دم خاک بر آسمان افشاند که اسپان بر جای قرار نمی‌کردند.» [۱۱۰ ب].

اسم و ضمیر

«آن» در بسیاری از موارد به جای «او» به کار رفته است: «چون مهر ماهروی را بدیدند پذیره آن

باز شدند.» [۱۰۵ ب]؛ «آن نیز از آن جانب دیگر تابه‌ای برکند و نظاره کردن گرفت.» [۱۳۹ ب]؛ «گل فرود آمد و شمس در عقب آن.» [۱۴۴ ب]؛ «آن پیامد و پیغام شمعان رسانید.» [۱۵۰ الف]؛ «حکیمی در خدمت بود که آن از شاگردان افلاطون حکیم بود.» [۱۵۵ ب]، «در قفای آن جادو بنگرم تا آن بر سر آن کوه چه می‌کند.» [۱۷۲ ب].

گاهی نیز «او» یا «وی» به جای «آن» به کار رفته‌اند: «آنچه این آزاده‌مرد به جان من کرده است تا من زنده باشم هرگز مکافات او نتوانم کرد.» [۷۱ ب]؛ «چه عذابی بود که من در وی گرفتار شدم.» [۱۶۹ ب]؛ «راست به در خیمه‌ای شدند که امیر سهل بن هامان در وی بود.» [۱۶ الف]؛ «آن جامه را که خلیل بازرگان خریده بود صورت شمس بر وی بود.» [۶۷ الف]؛ «در پیش سرای دختر باغ بزرگ بود، در وی میدانی بود.» [۹۵ الف]؛ «بدان حجره زرنگار بازآمد که اردشیر قبادشاه در وی بودی.» [۱۴۲ ب]؛ «گل حجره را خالی کرده کنیزکائی و خادمائی که در وی بودند همه را دور کرد.» [۲۰۱ ب].

«هرکه» = «هرکدام»: «میوه از آن درختان بر روی آن آب افتادی و ماهیان می‌خوردندی. هرکه آب از آن باغ بردی آدمیان بگرفتندی و بخوردندی.» [۱۵۳ ب].

گاهی ضمیرهای جمع «شما» و «ایشان» را جمع بسته است؛

«شمایان»: [۲۳۴ الف]، [۵۷ ب]، [۵۸ الف]، [۷۴ الف]، [۲۰۳ ب].

«ایشانان»: [۵۱ الف]، [۵۷ ب]، [۱۲۳ الف]، [۱۲۶ ب]، [۱۴۳ الف]، [۲۰۵ ب].

گاهی برای احترام، ضمیر جمع به جای ضمیر مفرد به کار رفته است: «ناگاه قاصدی درآمد که برادر، شهرزاد شما را می‌خواند.» [۱۰۰ الف]؛ «ای خداوند صبر کن که همه کار به مراد شما شود.» [۱۴۳ ب]؛ «شما را مصلحت آن است که اگر خواهی رفتن اول بیا و شاه را ببین آنگه برو.» [۲۱۷ الف]، «ای خداوند شما دل خوش دارید.» [۷۷ الف].

در برخی موارد اسم معدود به صورت جمع آمده است: «هر نه مردان عیار با کاردهای کشیده به شهر اندر درآمدند.» [۸۰ ب]؛ «چندین هزار مردان.» [۶۵ الف]؛ «دویست هزار سواران آراسته عرض دادند.» [۵۷ ب]؛ «چندان هزار مردان.» [۶۹ الف]، «افزون از پانصد مرد دید سرهنگان که نزدیک سرای خفته بودند.» [۷۱ الف].

در مواردی نیز موصوف صفت مبهم به صورت جمع آمده است: «در یک دم چند مردان و زنان را بر یک جای کشد و هلاک کند.» [۱۶۰ ب]، «چند مردان.» [۹۳ الف].

در یک مورد نیز صفت و موصوف با هم به صورت جمع آمده‌اند: «این مشتی ایرانیان بد گوه‌ران.» [۹۴ ب].

فعل

در بسیاری از موارد، به جای فعل التزامی، فعل ماضی استمراری می‌آورد؛ علامت استمرار در این فعل معمولاً پسوند «ی» و گاهی پیشوند «می» است: «مرا این همه از این شوم می‌باید دید که رها نکرد من دیروز آن حرام‌زادگان را هلاک کردم» [۱۰۹ الف]؛ «کسی را زهره آن نبود که در پیش او شدی» [۱۱۴ الف]؛ «نه شاهزاده و نه ابوالعلا [را] زهره آن نبود که در سقف خانه زرنگار بنگریستندی» [۱۴۱ ب]؛ «هیچ‌گونه گل را رها نکردی که بر بام برآمدی از بیم ملامت» [۱۴۹ الف]؛ «هرگز رها نکردمی تا او را از شهر طمع‌غاج بیرون آوردندی» [۱۵۴ ب]؛ «کسی بایستی که امروز اول مصاف بر ما مبارک کردی و این مرد ایرانی را بگرفتی و پیش من آوردی تا فال بر فرخ و میمون شدی» [۱۷۲ الف]؛ «هیچکس را زهره و یارای آن نبود که پای از در سراب‌ده بیرون نهادی» [۲۰ ب]؛ «هیچکس را از شما زهره و توانایی آن نبود که حرکتی بکردی یا او را بگرفتی» [۲۰ ب]؛ «کسی را زهره آن نبود که در پیش او آمدی» [۲۲۸ ب]؛ «تو مگر کسی نداری که تو را از این ترکان باز خریدی» [۴۰ ب]؛ «ای سرهنگ ما را جایی می‌بایست که ایشان را نظاره می‌کردیم» [۵۵ ب]؛ «اردشیر چنان از کار برفت که بیم آن بود که از بام به زیر افتادی» [۱۴۳ ب]؛ «می‌خواستم تا کاری کردم که همه مردم عالم بر من آفرین کردند آنکه به نزدیک شما آمدم» [۵۰ ب].

فعل ماضی استمراری در مواردی برای بیان خواب نیز به کار رفته است به پسوند «ی» در پایان این فعل، «یاء» بیان خواب نیز گفته‌اند: «در خواب دیدم که قرآن حبشی بیامدی و در سردابه باز کردی و پیش من آمدی و مرا گفتی ای پنجک ... (ظاهراً بر اثر دستبرد کاتبان بعضی یاها ضبط نشده است)» [۶۵ ب]؛ «ذوالقرنین شبی به خواب دید چنانکه زمین و آسمان از زر شده بودی و جامه‌های او همه زرین بودی که ناگاه ملک‌الموت بیامدی و تقاضای جان کردند وی کردی» [۸۶ ب]؛ خواب کیهان‌شاه در [۱۶۵ الف] نیز از این گونه است.

در مواردی نیز ماضی بعید به جای فعل التزامی آمده است: «امروزیسی نمانده بود تا به قوت تو لشکر ترکان را آواره کرده بودیم» [۱۹ ب]؛ «امروز هیچ نمانده بود که ایرانیان را از روی زمین پاک کرده بودیم» [۹۴ الف].

فعل ماضی به جای مضارع: «تو روان شو که من بار راست گردانم و در پی تو آمدم» [۱۲۴ ب]، «ما چند روز خود را نگاه داشتیم هر آینه این دروغ ما پیدا شد» [۱۴۷ ب].

با افعالی مانند «بایستن»، «خواستن»، «شایستن»، «گرفتن» و «یارستن» هم مصدر کامل می‌آید و هم مصدر مرخم:

مصدر کامل: «تو را به لشکرگاه ترکان ببايد رفتن» [۲۱ الف]؛ «این چه شاید بودن» [۲۱ الف]؛ «نمی‌یارست شدن» نیز «نیارست آمدن» [۱۳ الف]؛ «مرا در عقب ایشان بایست رفتن و

دیدن ایشان را که به کجا می‌روند و خود را به ده‌دیو نمودن تا او بداند که من آمده‌ام.» [۴۹ الف].

مصدر مرخم: «دختر به شوهر باید داد.» [۴۵ الف]؛ «اقبال و دولت قران را خواهد بود.» [۱۳ الف]؛ «اکنون ما را بیرون باید آمد و جنگ می‌باید کرد و شهر را نگاه می‌باید داشت.» [۹۴ ب]. گاهی با این‌گونه افعال مصدر کامل و مرخم با هم و در یک جمله آمده است: «من امشب با شاهک عیار خواهم رفت و عسسان را متفرق خواهم کردن.» [۵۲ الف].

گاهی در آغاز افعال نهی به جای پیشوند «مِ»، «نِ» آمده است: «از اهل شهر و رعیت چیزی مستانید و زحمت نرسانید و یک رشته تاب مال رعیت نستانید.» [۵۴ الف]. گاهی پیشوند نفی بین علامت استمرار «می» و فعل فاصله می‌اندازد: «می‌نیرزد» [۱۳۱ ب]؛ «می‌ندانیم» [۱۹۱ الف]، «می‌نخواهیم.» [۷۹ الف].

گاهی بین اجزای فعل فاصله می‌افتد: «من از آن جایگاه به شهر درخواهم شد.» [۴۸ ب]؛ «هیچ سخن نگوید که نه شما را یاد کند.» [۷۲ الف]؛ «تو را با من ای شمسه ناچار درمی‌باید ساخت.» [۱۵۸ الف].

جمله

گاهی ترتیب نحوی جمله‌ها در این داستان مطابق معمول نیست و به هم می‌ریزد؛ در ذیل به برخی از این ترتیبات اشاره می‌شود:

در موارد بسیاری متمم یا مفعول در پایان جمله می‌آید و به این ترتیب گاهی فعل در آغاز جمله قرار می‌گیرد: «دیوانه شد از خشم.» [۱۵ الف]؛ «او را خبر دهد از این حال.» [۱۷ الف]؛ «امیر خراسان نیز در ساعت سوار شد با جمله بزرگان.» [۱۷ ب]؛ «دو مرد عیار کشته است از عسسان.» [۵۱ ب]؛ «قبادشاه... رسولی فرستاده است به خواستگاری تو از بهر پسر خود با مال بسیار.» [۴۵ ب]؛ «ای خداوند چه می‌فرمایی با شاپور.» [۳۰ الف]؛ «ای شیرمردان بکوشید زن و فرزند را که دشمن در خانه است.» [۴۶ ب]؛ «تیر دیگر رها کرد و بزد بر قبای نمود قران.» [۲۵ الف]؛ «خود را چون می‌بینی در این عقوبت.» [۳۹ ب]؛ «در آن ساعت که بروی مرا ببری با خود.» [۱۱۱ ب]؛ «هیچ نگفت از ترس.» [۴۳ الف]؛ «نامه نوشتند به شاه چین.» [۴۴ ب]؛ «چون شاه چین صفت عیاری او بشنید از بدل جاسوس او راهیتی در دل آمد از قران که رویش متغیر شد.» [۶۱ ب]؛ «قران حبشی با یاران در بارگاه آمدند و خدمت کردند امیر خراسان را.» [۳۰ الف]؛ «زنید این سگان ملعون را.» [۳۷ ب]؛ «ای شیرمردان بکوشید زن و فرزند را که دشمن در خانه است.» [۴۶ ب]؛ «دهید ای شیرمردان این سگان بدگوهر را.» [۲۳ الف]؛ «فروکش آن ظالم را.» [۳۰ الف]؛ «بگیرید قران حبشی را.» [۳۳ الف]؛ «این سعد همدانی تیر زد پسر تیمورتاش را که از پشت او برآمد.» [۱۵ الف].

گاهی نهاد در پایان جمله می آید: «چه بیماری داشت آن کس». [۲۷ الف]؛ «بیهوش گشته بود مهرنیشابوری». [۱۱۲ الف].

در موارد معدودی نیز قید در جایگاه پایانی می آید: «آیا این کیست که به نزدیک ما می آید گریان». [۵۶ ب].

گاهی جای اجزای برخی ترکیبها قلب و عوض می شود: «اسبان دیگر که به طویله بودند جمله طویله میخها برکنند». [۲۳ الف]؛ «سرای حرم». [۴۴ ب]؛ «با سوار هزار خویشان را بیرون افکنند». [۴۴ ب].

فعل و نهاد

فعل جمله اغلب با نهاد «هرکس»، «هرکه»، «هیچ کس»، «کس»، «کسی» و حتی «مردی»، «یک تن» به صورت جمع آمده است: «هرکسی سخنی می گفتند». [۴۱ الف]؛ «در ساعت هرکس در گرمابه بودند خود را به در انداختند». [۶۰ الف]؛ «هرکس به جای خود باز رفتند و بخفتند». [۱۰۰ ب]؛ «هرکس به جای خودش با شدند و فرود آمدند». [۱۱۸ ب]؛ «هرکس که سخن آن منافق می شنودند، پنداشتند که مگر راست می گوید». [۱۲۰ ب]؛ «هرکس به جای خود فرود آمدند». [۱۶۶ ب]؛ «هرکه آواز مردان لشکر طلایه می شنیدند، از خیمه و خرگاه بیرون می آمدند». [۴۲ ب]؛ «هرکه آن جایگاه بودند». [۱۰۱ الف]؛ «هرکه ایشان را دیدند، گمان بردند که مرده اند». [۲۳۲ ب]؛ «هیچ کس یکدیگر را ندیدند». [۷۵ الف]؛ «هیچ کس پیش ایشان نیامدند». [۲۳۶ ب]؛ «از بزرگان کسی بیرون نیامدند». [۲۰۵ ب]؛ «بعد از آن کس پیش او بیرون نیامدند». [۹۰ ب]؛ «اگر مردی از طلایه روی به من آورند، من از ایشان گریخته از دنباله شما بیایم». [۴۲ الف]؛ «هر کس به جای خود بازگشتند و در مقام خود رفتند». [۹۰ ب]؛ «هرجای که بددلی بودند، بگریختند». [۱۰۱ ب]؛ «یک تن از هیبت او بیرون نیامدند». [۵۱ الف].

با نهاد «هیچ کس» فعل مفرد نیز آمده است: «هیچ کس یکدیگر را ندید». [۱۱۹ ب]. گاهی با نهاد مفرد فعل جمع آمده است و اگر خطای کاتبان نباشد، شاید برای احترام به کار برده شده باشد: «چنان که بزرگی در این معنی گفته اند». [۱۰۷ الف]؛ «قبادشاه، امیر خراسان را با جهانگیر و قران حبشی و یاران به لشکر به طرف هندوستان روان کردند». [۲۳۱ الف].

معمولاً همراه با اسم جمع، فعل جمع می آید: «لشکر هندوستان می آمدند». [۲۱۵ الف]؛ «لشکر شب تاختن آوردن گرفتند». [۲۲۱ ب]، «لشکر کشمیر از راه دررسیده بودند». [۱۱۲ الف]. گاهی نیز با اسم جمع، فعل مفرد آمده است: «لشکر عراق بشنید همه شادمان شدند». [۳۲ الف]؛ و در مواردی نیز با اسم جمع هم فعل مفرد و هم فعل جمع آمده است: «سپاه کیهان شاه اند این لشکر که سپاه ایران را به هزیمت کرده است». [۲۱۵ ب]؛ «لشکر ایران چون از راه برسید، شهر کلکت را غارت کردند». [۱۶۵ الف].

در یک مورد نیز اگر خطای کاتب نباشد، نهاد جمع با فعل مفرد آمده است «چه بودی اگر شاه چین را این کینه و عداوت در دل جا نگرفته بودی تا چندین هزار مردان کشته نشدی.» [الف ۶۵].

حذف فعل: گاهی فعل به قرینه لفظی حذف شده است: «شاهزاده چشم از شمسه باز نتوانست، در حال برپا در کنار گرفت.» [الف ۱۴۵]؛ «مرا بر همه دروازه‌ها حکم و فرمان هست خاص بر آن دروازه که امیر خراسان.» [الف ۵۱]؛ «بدل از آنجا بیرون، باز به در گرمابه اندر شد.» [الف ۶۱]؛ گاهی نیز فعل به قرینه معنوی حذف شده است، به شرط آنکه خطای کاتبان نباشد: «شیرزاد را بدین یک سخن که قران گفت پاره‌ای ساکن □ و یک ساعت آرام یافت.» [الف ۱۱۱]؛ «ای ماهروی زاری کردن بس □ و آهسته باش.» [الف ۱۵۱]؛ «اردشیر قبادشاه باز پس نگرید تا از شهر طمغاج ناپدید شد او نیز طمع قطع و مرهم صبر بر دل □.» [الف ۱۵۲]؛ «چون از بغل بیرون □ و بر کف دست نهاد.» [الف ۱۹۴]؛ «عسسان می‌آمدند و شاهک عیار در میان ایشان.» [الف ۴۹]؛ «ان شاء الله تعالی که چنین باشد و هر چند این مهم زودتر واقع، بهتر.» [الف ۵۷]؛ «ای خواهر مرا تدبیری □ مرا کار از دست بخواهد رفتن.» [الف ۱۵۱].

در برخی جمله‌های مرکب هم پایه، فعل با وجه وصفی می‌آید و در این صورت گاهی پس از وجه وصفی حرف ربط «و» می‌آید و گاهی نیز نمی‌آید:

بدون «و»: «این بگفتند و برگشته، می‌رفتند تا بر سر دره برسیدند.» [الف ۳۸]؛ «جاسوس ترکان آمد مرا دیده، رفت.» [الف ۳۴]؛ «شیرزاد به سرای درآمده شاهزادگان را خدمت کرد.» [الف ۲۱۰]؛ «شیرزاد به سرای درآمده، شاهزادگان را خدمت کرد.» [الف ۲۱۰]؛ «شمسه و گل هردو به نظاره مشغول بوده، بایستادند.» [الف ۱۴۱].

همراه با «و»: «آن پسران بازگشتند و روی به رباط آورده و رفتند و بنشستند.» [الف ۱۲۲]؛ «مهر ... قبا درپوشیده و موی را به رسم غلامان بیافت.» [الف ۹۶].

کلمات و ترکیبات

با این‌که فهرستی از واژه‌ها و ترکیبهای این متن در پایان کتاب فراهم آمده است، در اینجا لازم است به برخی از آنها اشاره شود تا نشان دهیم که از نظر واژگانی نیز آثار قدمت در این متن دیده می‌شود و شاید این کلمات باقی مانده از تحریرهای قدیمتر این داستان باشند. ذیلاً فهرستوار به برخی از این کلمات و ترکیبات اشاره می‌شود:

آزادگی (آزادی؛ سپاس؛ همچنان که خدای عزوجل ما را از این بند و زندان خلاصی دهد شکر و آزادگی شما پیش قبادشاه گفته شود)^۱؛ آزادی^۲ (سپاس و ستایش)؛ آزادی کردن^۳ (سپاس

گفتن و ستایش کردن)؛ آنک (برای اشاره: اگر شما را آرزوی جنگ ایشان است آنک قران حبشی^۱)؛ با هزار سالگان برابر شدن (فوراً مردن)؛ بارنامه آوردن (تفاخر کردن و فخر فروشی)؛ بازار لشکر؛ برنا (عیار و جوانمرد)؛ برنشستن^۲ (براسب سوار شدن)؛ بس شدن^۳ (؟: مرا از دیدار چون تو شاهی بس شد)؛ به ترک کسی گفتن^۴ (او را ترک کردن)؛ به چشم کردن^۵ (وارسی کردن)؛ بودن (شدن)؛ یاران قران او را حاضر کردند تا آنکه سوار مقدار بیست گام به قران نزدیک بود^۶؛ بودن (گذشتن)؛ چون زمانی بیود قران حبشی با یاران در بارگاه آمدند^۷؛ پس پشت^۸؛ تعجیل و شتاب (بی قراری: اردشیر از آن سخن (خبر خواستگاری طرخان از شمس) عظیم غمناک شد و رخسار وی برافروخت و او را تعجیلی و شتابی در کار پدید آمد. قران گفت ای خداوند دل مشغول مدار که من دل تو را از کار طرخان سقلابی فارغ گردانم^۹)؛ جادو (جادوگر)؛ جایگیر (مستمری)؛ خسروخواجه (پدر زن)؛ خاک جایی را در توبره اسبان کردن و به کشور خود بردن (آنجا را ویران کردن)؛ خسته (معجروح)؛ خفت (بن مضارع خفتیدن: باید که هر شب یک مرد بر سر صندوق بخفتند^{۱۰})؛ خوش پرسی نمودن^{۱۱}؛ خیره^{۱۲} (چیره)؛ دانستن (توانستن: سرباب حکیم می خواست که عنان اسب خود را از دست قران حبشی بازستاند نمی دانست^{۱۳})؛ دستوری (اجازه)؛ دوری (برای نشان دادن عمق: بر سر آن چاه برسیدند که پنجاه گز دوری آن بود^{۱۴})؛ دلش نداد^{۱۵} (دلش نیامد)؛ دوصد^{۱۶} (دویست)؛ رستگاری (رهایی و نجات از بند و زنجیر)؛ رها کردن^{۱۷} (اجازه دادن)؛ شتقصه^{۱۸} (ظلم و ستم بسیار)؛ عوض بدل کردن؛ غلط کردن (اشتباه کردن)؛ فرمان یافتن^{۱۹} (مردن)؛ کلند (کلنگ)؛ گریز؛ گرگ کلان (کارآزموده و ماهر: شمس با گنج مهر هردو گرگ کلان بودند نشسته شراب می خوردند^{۲۰})؛ گفتن (سرود خواندن: من چوبک بانی نیک دانم زدن و هندویی گفتن به سوز می دانم^{۲۱})؛ گورگه؛ ماندن^{۲۲} = رها کردن، برجای گذاشتن؛ مرتفع (گرانها)؛ معاشرت گاه (خرابات)؛ مکاشفه (آشکارا دشمنی کردن)؛ منت دارم (برای قبول

۱. [۱۱۴ ب].
۲. [۵۲ ب]، [۶۳ ب]، [۱۰۹ الف و ب].
۳. [۱۵۷ ب]؛ سیف اسفرنگی [ص ۶۴۵] چنین دارد:
- دگو صبر من آزاد زی کز جان و جانان بس شدم/ترکی دل و جان گفتم و از کار ایشان بس شدم.
۴. [۹۱ ب].
۵. [۶۶ الف].
۶. [۹۲ الف].
۷. [۳۰ الف].
۸. [۵۹ ب] و [۶۲ الف].
۹. [۸۴ ب].
۱۰. [۱۲۴ ب].
۱۱. قس تاریخ رشیدی ص ۳۲۷ و ۳۴۱.
۱۲. [۲۰ الف]، [۷۳ الف].
۱۳. [۲۱۷ الف].
۱۴. [۲۰۸ الف].
۱۵. [۹۱ ب].
۱۶. [۱۳۸ الف].
۱۷. [۹۳ ب]، [۱۴۹ ب].
۱۸. [۱۸۳ الف].
۱۹. [۱۴۹ ب].
۲۰. [۱۶۲ الف].
۲۱. [۵۱ ب].
۲۲. [۵۸ ب]، [۷۹ الف]، [۱۲۰ ب]، [۱۶۶ ب].

و پذیرفتن امر و دستور به کار می‌رود: کیوان ... گفت برو و بنگر تا آن مرد چوپان چرا دیر آمد... بدل گفت منت دارم^۱؛ موی بینی شدن (گستاخانه مزاحم شدن)؛ مهمانی خوردن^۲؛ نادید^۳ (نادیده)؛ نباید که (مبادا که)؛ نماز خفتن؛ نماز خفتگاه؛ نماز دیگر؛ نیز (دیگر، پس از این: نباید که از حال شما کسی آگاه شود آنگاه نیز این کار بر زیان آید^۴)؛ هر (هیچ: تا وقت صبح هریک آرام و قرار نیافتند^۵)؛ هرگز (هروقت: تا هرگز شمس زنده باشد در این مرد زشت‌دیدار نگاه نکند^۶)؛ همچنان‌که (به محض آن‌که: همچنان‌که خدای عزوجل ما را از این بند و زندان خلاصی دهد شکر و آزادگی شما پیش قبادشاه گفته شود^۷).

امثالی نیز در این کتاب دیده می‌شود که ذکر آنها در اینجا خالی از فایده نیست: این مثال در متن با حروف کج متمایز شده است.

بودنی بود [۱۴۱ ب]، [۱۴۹ ب]، هرچه بودنی بود بود و هرچه گذشتنی بود گذشت [۹۳ ب]، خواب و مرگ یکی است [۱۷ ب]، آهن را جز به آهن نشاید گفتن [۱۴۵ الف]، چون سگ نتوانی گزیدن بوسه ده [۱۵۵ ب]، با اره به بر زده پیوند نشاید کردن [۱۷۵ الف]، کور چه خواهد؟ دو چشم روشن [۱۸۰ الف]، وقتی ترکی را در دهی رها نمی‌کردند می‌گفت سلیح مرا به خانه رئیس ده بیاورید [۱۹۸ ب]، هرچه از چشم دور از دل دور [۱۸۲ الف]، گربه در خواب بیند پیه و دنبه و گوشت [۱۹۹ ب]، مشک به دینار خرنند و کندرک به خروار یعنی سیاه‌پوست از سفید‌پوست بازارش تراست [۵۱ ب]، شما گفتار می‌بینید و می‌گویید نه در سوراخ است [۶۶ الف].

نسخه اساس تصحیح

نسخه فارسی قران حبشی در کتابخانه دولتی برلین (Staatsbibliothek zu Berlin) و به شماره Ms. or. fol. 3180 نگهداری می‌شود. این تنها نسخه شناخته‌شده این متن به زبان فارسی است که مبنای تصحیح حاضر قرار گرفت. مشخصات نسخه شناختی آن به این قرار است:

نسخه فاقد انجامه است و به همین دلیل نام کاتب یا کاتبان دانسته نیست، اما به نظر می‌رسد متعلق به حدود قرن دوازدهم هجری باشد. همچنین فاقد عنوان است و براساس متن داستان و نسخه‌های ترجمه ترکی، قصه قران حبشی نامیده شده است. جلد و اوراق نسخه قبلاً ترمیم شده است و در ترمیم گوشه‌های اوراق برخی از عبارات متن افتاده یا محو و ناخوانا شده و آسیب دیده است. نسخه دارای کاغذ شرقی توصیف شده که رنگ آن زرد تیره و نخودی و کمی براق است. نسخه ۲۴۹ ورق با ابعاد ۳۶/۵ در ۲۵ سانتی‌متر دارد. اندازه جدول متن ۲۷/۶ در ۱۵/۵

۲. قس سمک عیارج ۱، ص ۵۲۲.

۴. [۵۳ الف].

۶. [۱۵۵ ب].

۱. [۳۵ ب].

۳. [۶۸ ب].

۵. [۱۲۰ ب].

۷. [۵۷ ب].

سانتی متر است. هر صفحه ۲۵ سطر دارد. خط نسخه نستعلیق سیاه است که به نظر هندی می‌رسد. جدول متن از دو خط تشکیل شده است که خط بیرونی لاجورد و خط درونی شنگرف است. آغاز نسخه با شمس و ترنج تزیین شده است و در نسخه ۶۷ مجلس وجود دارد که آنها هم متعلق به مکتب مغولی شمال هند در قرن دوازدهم (حد. ۱۸۰۰ میلادی) دانسته شده‌اند. این مجلسها به خطا به نقاشان ایرانی همچون «بهزاد» منتسب شده‌اند و درون مجالس نام آنها نوشته شده است و به نظر نمی‌رسد که به آنان تعلق داشته باشد.^۱

اگرچه تنها یک نسخه کامل از قران حبشی به دست ما رسیده است اما شاید بتوان نسخه‌های دیگری را از آن یافت که احتمالاً در گوشه و کنار دنیا پراکنده‌اند. هم‌اکنون تصویر دو برگه از نسخه‌های دیگر قران در اینترنت وجود دارد که نشان می‌دهد ظاهراً علت اصلی کم‌یابی نسخه‌های فارسی داستان قران حبشی مجالس آنها بوده است. به بیان دیگر «دشمن طاووس آمد پر او».

اولین تصویر در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود و آن را اثر هنرمندی به نام «لاچین قلماق» که در دربار عبدالعزیز خان حاکم بخارا (۱۰۵۵ تا ۱۰۹۱ ق) فعالیت می‌کرده است، دانسته‌اند. تاریخ اثر را نیز ۱۰۷۶ قمری ذکر کرده‌اند. این مجلس درباره زندانی شدن قران حبشی در دست شاه چین است.^۲

تصویر دیگری نیز در فهرست یکی از حراجهای آثار هنری وجود دارد که بی‌تردید از آن نسخه‌ای دیگر بوده است. این مجلس هم (ظاهراً به تبعیت از موزه لوور) اثر همان هنرمند یعنی «لاچین قلماق» دانسته شده است که رسول اردشیر قبادشاه را در نزد پادشاه چین به تصویر کشیده است. ابعاد این تصویر ۳۴ در ۲۱/۵ سانتی متر است.^۳

با این وصف می‌توان امیدوار بود که شاید نسخه یا نسخه‌هایی دیگر که از دست مجموعه داران به سلامت مانده است، روزی در جایی پیدا شود و در تصحیح بهتر این اثر یاریگر باشد.

۱. این اطلاعات از سایت کتابخانه دولتی برلین به آدرس اینترنتی

http://orient-digital.staatsbibliothek-berlin.de/receive/SBBMSBook_islams_00016241

برداشته شده است. در این سایت تصویر بسیاری از نسخه‌های خطی به زبان فارسی و البته زبانهای دیگر قرار داده شده است که پژوهشگران می‌توانند به راحتی از آنها استفاده کنند.

۲. تصویر این مجلس را می‌توان در این آدرس اینترنتی یافت:

<http://www.photo.rm.n.fr/archive/12-558087-2C6NU08O47OQ.html>

۳. آدرس اینترنتی این تصویر:

[http://www.artnet.com/artists/lachin-qalmaq/an-illustration-to-abu-tahir-tarsusis-](http://www.artnet.com/artists/lachin-qalmaq/an-illustration-to-abu-tahir-tarsusis-dastan-i-dJvn3yJHbFnr6cJKwt7wA2)

[dastan-i-dJvn3yJHbFnr6cJKwt7wA2](http://www.artnet.com/artists/lachin-qalmaq/an-illustration-to-abu-tahir-tarsusis-dastan-i-dJvn3yJHbFnr6cJKwt7wA2)

ویژگیهای نسخه و روش تصحیح

خط نسخه همانگونه که پیش از این گفته شد، نستعلیق خوش است. حرف «پ» و «ج» در موارد بسیاری با سه نقطه کتابت شده اما گاهی به صورت «ب» و «ج» نیز آمده است. حرف «گ» در تمام نسخه به صورت «ک» ضبط شده و هیچ ممیزه‌ای ندارد. حرف «ژ» نیز در تمام موارد با سه نقطه است. حرف «س» گاهی با سه نقطه در زیر آن کتابت شده است.

حرف اضافه «به» اغلب بدون فاصله و متصل به کلمه پس از خود است. حرف «هاء» در کلمات مختوم به «های» بیان حرکت هنگام وصل به علامت جمع «ها» ساقط می‌شود، مثل «جامها» به جای «جامه‌ها» در حالی که گاهی هنگام افزوده شدن نشانه جمع «ان» به این گونه کلمات، حرف «ه» باقی می‌ماند، مثل «طلایه‌گان». در برخی کلمات مثل «اردشیر» نیز کسره با «هاء» نشان داده شده و «ارده‌شیر» کتابت شده است. برخی کلمات در نسخه مشکول شده است که پیش از این به بعضی از آنها اشارت شد. جدانویسی کلمات مرکب نیز در این نسخه غالب است.

اوراق چندی از نسخه افتاده است که در جای خود نشان داده شده است؛ به نظر می‌رسد نسخه مادر این نسخه نیز افتادگیهایی داشته که این امر هم در حاشیه متن حاضر تذکر داده شده است. بخشهایی از عبارت نیز ظاهراً به دلیل کم‌دقتی کاتبان افتاده است. ترمیم و از بین رفتن حواشی اوراق نیز در آسیب به متن نقش بسیاری داشته و کار تصحیح متن را دشوارتر کرده است. از سوی دیگر کم‌سوادی کاتب یا کاتبان نیز در دگرگونیهای نسخه نقش دارد. با این وجود رشته روایت هیچگاه از دست مخاطب خارج نمی‌شود و به راحتی می‌تواند به بازسازی ذهنی قطعات فروافتاده بپردازد.

یکی از نمونه‌های بارز کم‌دقتی یا کم‌سوادی کاتب ضبط مصدر یک فعل به جای صیغه سوم شخص جمع ماضی ساده و برعکس است که هر دو به کرات در نسخه دیده می‌شوند و ما در حواشی آنها را تذکر داده‌ایم. تصحیفات دیگری نیز در خلال متن مشاهده می‌شود. مثلاً در [الف ۱۰۷] کلمه «اجم» به معنی بیشه را به «لجم» تصحیف کرده است یا در [الف ۱۳۸] صورت کتابت کهن «آنچ» را که نشان از قدمت رسم الخط نسخه اصل است، به «رنج» که برای او آشناتر بوده است، تغییر داده است. اکثر این موارد در حاشیه‌های متن توضیح داده شده‌اند.

تلاش مصححان بر آن بوده است که متن را با کمترین تصرفی به دست پژوهشگران برسانند و بنابراین اکثر تصرفات خود را در حاشیه متن توضیح داده‌اند. در جایی که ناگزیر از تصرف در متن بوده‌ایم، عبارت برافزوده را میان دو قلاب قرار داده‌ایم تا مخاطبان آن را بدانند. درباره بخشهایی از نسخه نیز که بر اثر مرمت یا فرسودگی افتاده‌اند، در حاشیه‌ها سخن گفته‌ایم و حتی تلاش کرده‌ایم میزان تقریبی افتادگی را با مقایسه با سطرهای پیشین یا پسین و در مقیاس یک کلمه متوسط چهار حرفی نشان دهیم. در صورتی نیز که متن دارای لکه و تیرگی بوده است و نتوانسته‌ایم آن را بخوانیم، آن را با عبارت «ناخوانا» مشخص کرده‌ایم تا شاید کسانی با مراجعه به

اصل نسخه بتوانند آن را بخوانند. طبعاً اکثر تصحیحات این متن قیاسی بوده است و خطر کژفهمی و بدخوانی همیشه مصححان را تهدید می کرده است. با این حال مصححان عموماً از تصحیح متهورانه و بی پروای اثر خودداری کرده اند و تنها هنگام قطع و یقین به تغییر متن دست یازیده اند. در مواردی که متن برای مصححان غریب و دارای اشکال به نظر می رسید، با قید «کذا» در حاشیه تردید خود را در صحت ضبط نشان داده اند و اگر احتمال قوی ای درباره آن به نظرشان می رسید، پس از ذکر «ظاهراً» آن احتمال را مطرح کرده اند. در صورتی که آن احتمال به نظر ضعیف می آمد، پس از ذکر «شاید»: در حاشیه آن را ثبت کرده اند تا در معرض دید اهل فن واقع شود و شاید زمانی به حل شدن آن مسأله بینجامد.

در آغاز از روی تصویری سیاه و سفید که از میکروفیلیمهای موجود در دانشگاه تهران و توسط استاد مهران افشاری تهیه شده بود، کار را شروع کردیم و تا مراحل پایانی نیز اساس کار همین تصویر بود اما در مراحل پایانی باخبر شدیم که کتابخانه دولتی برلین تصویر رنگی و باکیفیت این نسخه را بر خط کرده و دسترسی پژوهشگران را آسان ساخته است. بنابراین نمونه نهایی متن را مجدداً با آن تصویر مقابله کردیم و به همین دلیل بسیاری از مشکلات و ناخوانیهای متن به لطف این کتابخانه گشوده و حل گشت.

تصحیح پیش رو، حاصل چندین بار مقابله و بازخوانیهای مکرر این متن با تصویر نسخه به وسیله مصححان است. دوست عزیز و دانشمند، جناب مهران افشاری، تصحیح این نسخه را به ما پیشنهاد کردند و به پایمردی ایشان این داستان در مجموعه «منتهای پیشینه داستانی» نشر چشمه که مرحوم استاد ایرج افشار و آقای مهران افشاری آغازگر آن بودند، قرار گرفت؛ جناب افشاری پس از تصحیح متن یک بار تمام داستان را با صبر و حوصله بسیار خواندند و نکات ارزشمندی را یادآور شدند. باید از ایشان و همت بلندشان سپاسگزار باشیم. از سرکار خانم سهیلابایی و همکارانشان نیز به خاطر دقت بسیار در حروف چینی و صبر در اصلاحها و غلط گیری نمونه های چاپی، متشکریم.

علیرضا امامی (هیئت علمی دانشگاه تهران)

اردوان امیری نژاد

منابع:

Schmidt, Jan 2012; *Catalogue of Turkish Manuscripts in the Library of Leiden University and Other Collections in the Netherlands*; Vol. 4; Leiden; Brill.

Rieu, Charles 1888; *Catalogue of the Turkish Manuscripts in the British Museum*; London; Printed by Order of the Trustees; Sold at the British Museum.

اسماعیلی، حسین ۱۳۸۰؛ مقدمه ابومسلم نامه؛ تهران؛ انجمن ایرانشناسی فرانسه، قطر، معین.

صفا، ذبیح الله ۲۵۳۶ [= ۱۳۵۶]؛ مقدمه داراب نامه ابوطاهر طرسوسی؛ تهران؛ بنگاه ترجمه و نشر
کتاب؛ چاپ دوم.
اینترنت:

<http://www.photo.rmn.fr/archive/12-558087-2C6NU08O47OQ.html>

<http://orient-digital.staatsbibliothek-berlin.1>

de/receive/SBBMSBook_islamhs_00016241